

در دکان میرمحمود طرحی، که در آن روزگار محفل تجمع شعرای شیراز بود، جمع می شدند. علاوه بر عرفی و غیرتی، کسان دیگری مانند غارف لاهیجی، قیدی شیرازی، قدری شیرازی، حسین کاشی، میرابوتراب، محرومی رازی، تقیان کاشی و رضا کاشی در آن جمع حضور داشتند. عرفی نیز از پانزده سالگی در این محفل حضور می یافت و با استعداد خاص خود به مشاعره با شعرای با سابقه آن روزگار می پرداخت. وی در این محفل و نیز محافل دیگر محبوبیت خاصی داشت و القابی مانند سیدی و عرفی را نیز در این محافل به دست آورد (آثرفرینان، ذیل مدخل؛ صفا، همان، ص ۸۰۱).

عرفی در ۲۰ سالگی به بیماری آبله دچار شد و صورتش بسیار آسیب دید و آن چنان زشت شده بود که دیگر هم نفسان نمی توانستند در صورت او نگاه کنند. احتمالاً، یکی از علل مهاجرت عرفی از شیراز به هند همین زشت رو شدن و سرخوردگی حاصل از آن بوده است. این مشکل برای او چنان اهمیت داشت که رد پایی از نارضایتی، سرخوردگی، و ناامیدی در شعر او تا پایان عمر باقی ماند. علل دیگری نیز برای مهاجرت او ذکر کرده اند. در آن دوران دربار گورکانیان هند شهرت بسیاری در شاعرنوازی داشت، تا آنجا که بسیاری از شاعران ایرانی، پس از یادگیری فنون شاعری، به هند کوچ می کردند و حتی برخی مانند عرفی تا پایان عمر خود در آنجا باقی می ماندند. عرفی نیز برای کسب نام و نان به آن دیار رفت (دانشنامه ادب فارسی، همان جا).

یکی دیگر از علل احتمالی مهاجرت عرفی به هند، مشکل سیاسی او با حکومت صفوی بود. اگر سال سفر عرفی را به هند ۹۸۹ ق بدانیم، این زمان مصادف است با سرکوب نقطویان در شیراز به دست حکومت صفوی. از میان این گروه، ابوالقاسم نقطوی، از شاعران آن زمان شیراز، به دست حکومت صفوی کشته شد و

جمال الدین محمد عرفی شیرازی، معروف و متخلص به جمال الدین سیدی محمد (۹۶۳-۹۹۹ ق)، شاعر و نویسنده ایرانی است.

فرزند زین الدین علی بلو، فرزند جمال الدین سیدی، ملقب به «چادریاف شیرازی» است. پدرش از پیشوایان شیراز بود و در دفترخانه های این شهر کار دیوانی می کرد و یک چند نیز در آن شهر داروغه بود. برخی تذکره نویسان او را از سادات دانسته اند، ولی این موضوع اشتباه است و او لقب سیدی را از طریق دیگر در کنار اسم خود دارد. عرفی در جوانی، احتمالاً تا ۲۰ یا ۲۶ سالگی، در شیراز بود، پس از آن به هندوستان سفر کرد و شاعر دربار اکبر شاه شد. از آرای تذکره نویسان می توان اطمینان پیدا کرد که او در شیراز نیز به شاعری مشغول بوده، اما نمی دانیم که در شیراز از حمایت امیر یا دربار خاصی برخوردار بوده است یا خیر (دانشنامه ادب فارسی، ذیل مدخل؛ صفا، ج ۵، بخش ۲، ص ۸۰۰؛ دایرةالمعارف فارسی، ذیل «عرفی»). او در شیراز مقدمات علوم را فراگرفت و در موسیقی، نقاشی، و خط نسخ آموزش دید، ولی از میان همه آنها در هنر شاعری سرآمد عصر خود شد. از نسخه های خطی موجود در کتابخانه های هندوستان این گونه برمی آید که او دیوان حافظ را به خط خوش نسخ کتابت کرده است.

شیراز آن روزگار زیر سایه شاهان صفوی امنیت داشت. شاه تهماسب اول (حکومت: ۹۳۰-۹۸۴ ق) و شاه عباس اول (حکومت: ۹۹۶-۱۰۳۸ ق) شاهانی هنرپرور بودند که در دوران آنها شاعران توانمندی مانند باباغانی، محتشم کاشانی، وحشی، و غیرتی پا به عرصه ادبی ایران نهادند. در میان این شعرا، غیرتی هم عصر عرفی بود و ایشان در شیراز با یکدیگر ملاقات می کردند. غیرتی در اشعار طنز تبحر داشت و نظیره های طنز برای اشعار باباغانی می ساخت. آنان

حمد رضا شمس اردکانی ve dğr.; تقویم تاریخ فرهنگ و تمدن اسلام و

ایران، (جلد دوم) تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۹۱ ISAM DN. 260936

دکتر شیرزاد طایفی\*  
دکتر یدالله بهمنی مطلق\*\*

## درآمدی بر سبک و اندیشه در غزلیات عرفی شیرازی

چکیده

عرفی (۹۹۹-۹۶۳ق) شاعری است با باریک اندیشی موشکافانه و دقت نظر و ظرافت خیال که زمینه ساز سبکی تازه شده است. او نگاه تیزبین خود را با احساسی کم و بیش اندیشیده، می‌آمیزد و در کنار دیگر بزرگان، مبدع سبکی نوین در تاریخ ادبیات فارسی می‌شود. در این مقاله سعی بر آن است تا با بررسی اشعار این شاعر، نوع اندیشه و طرز فکر غالب بر ذهن او که در اشعارش نمود یافته و بسامد بیشتری دارد، به عنوان یک ویژگی سبک شناسانه، مورد توجه قرار گیرد. به این منظور کوشش شده با بررسی تطبیقی ویژگی‌ها و ممیزات کلی شعر او در بستر سبک هندی، خصوصیات اندیشه ورزی و روش فکری او در شاخص‌هایی چون عشق، عرفان، اجتماع و اخلاق، مورد توجه قرار گیرد. در این پژوهش مرجع اصلی، اشعار (غزلیات) عرفی است که پایه و مبنای تحلیل قرار گرفته، ضمن آن که از نظریات صاحب نظران نیز در مورد اشعار او استفاده شده است.

واژه‌های کلیدی: عرفی، سبک هندی، ویژگی‌های سبکی، فکر و اندیشه.

\*\*\*

مقدمه

### مفهوم سبک و سبک‌شناسی

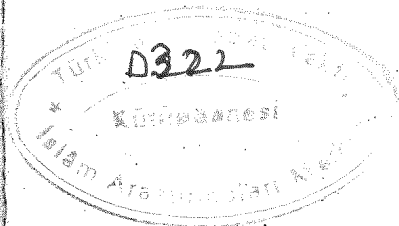
«سبک در لغت تازی به معنی گداختن و ریختن زر و نقره است و سبیکه پاره نقره گداخته را گویند، ولی ادبای قرن اخیر سبک را مجازاً به معنی «طیروز خاصی از نظم و نثر» استعمال کرده‌اند و تقریباً آن را در برابر style اروپائیان نهاده‌اند.» (بهار، ج ۱۳۸۷: ۱۵)

\* - استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی. Sh\_tayefi@yahoo.com

\*\* - استادیار و عضو هیأت علمی دانشگاه تربیت مدرس شهید رجایی. Yadolah.bahmani@yahoo.com

Orfi Shirazi (150169)

Danış, sy. 104, 1390 H.S. / 2011 Islamabad, ss. 33-56.



Örfî Şirazi

29 OCAK 1993

ÖRFİ ŞİRİZLİ, Muhammad. Ode of Oorfi  
[Rypka, 299:] translated by J. Scott.  
Oriental collections 2 iv (1798), pp. 421-422.

URFİ ŞİRİZLİ

6686 NAIMUDDIN, S. An unknown  
Mathnawi of 'Urfi Shirazi. IC 33 (1959),  
pp. 232-239

Urfi Şirazi'nin bir bilinmeyen  
Mesnevisi

809. Saijid Muhammed 'Ali (Dâ'i al-islâm): *Şîr u sâ'ir-i 'Urfi*, Hitâbe-i ...  
Professor-i Nizâm Koleğ-Haidarâbâd der ğelse-i şu'be-i Ğâmi'e-i ma'ârif  
der 23 Dhil-ĥiğge 1345. 40 Seiten. Steindruck Haidarabad.  
Dieser in der Haidarabader Ortsgruppe der Ğâmi'a-i ma'ârif (etwa  
Gesellschaft für persische Literatur) gehaltene Vortrag ist eine vortreff-  
liche kleine Monographie über den Dichter 'Urfi, an der die umfassende  
Literaturkenntnis des Vortragenden nicht weniger zu bewundern ist  
als sein feines Gefühl für Stilwandel und Stilunterschiede.

24820 MUHAMMAD ALI, Agha. Urfi of  
Shiraz. IC 3 (1929), pp. 96-125

16 HAZİRAN 1993

Urfi-yi Şirazi

Örfî Şirazi, Urfi FED  
28  
(999-1590-1)

Browne 29 OCAK 1993  
L. H. Persis  
IV 241 → 250

891-59

EDERİTAT

FED  
169 ÖRFİ-URFİ-Yİ ŞİRİZLİ  
'URFİ (Sahr)

QASMI, Sharif Hussain. A psychological study  
of 'Urfi and his works: Qasidas and ghazals.  
Indo-Iranica 2511(1972), pp. 105-121.

'Urfi ve eserleriyle ilgili  
psikolojik bir etüd:  
Kaside ve gazeller

URFİ

6667 Kazi, M. I. Urfi. *Indo-Iranica*  
10111 (1957), pp. 28-35

Urfi

150169 ÖRFİ-Yİ ŞİRİZLİ

86-930273  
'Urfi Shirâzi, Muhammad, 1555 or 6-1590 or 91.  
(Poems)  
Kulliyât-i 'Urfi Shirâzi : Shâmil Risâlah-i  
nâfîsah ... / bi-kûshish-i Javâheri Vajdi. --  
[Tehran] : Kitâbkhâneh-i Sanâ'i, [1357] (1978).  
48, [5], 503 p. : 24 cm.  
Poems.  
In Persian; romanized record.  
Cover title: Kulliyât-i ash'âr-i Mawlânâ 'Urfi  
Shirâzi.  
Spine title: Divân-i 'Urfi Shirâzi.  
For requesting libraries only.

27 KASIM 1993

28 TEM 2006

Yılmaz, Ozan. "Urfi'nin kasidelerine yazılan Türkçe şerhler." 150169?  
Yüksek Lisans Tezi. Gaziantep Üniversitesi, 2004. viii, 510 y.  
(Danışman: Prof. Dr. Muhsin Macit)

URFİ ŞİRİZLİ

6684 NA'IMUDDIN, Sayyid. Some un-  
known qasidas of 'Urfi of Shiraz. IC 30  
(1956), pp. 385-409

Şirazi Urfi'nin bazı  
bilinmeyen kasideleri

حسان انوشه، دانشنامه ادب فارسی: ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنکلاش)، جلد چهارم، تهران، ۱۳۸۰. ISAM ۱۳۷۵۹۹

عرفی شیرازی

عرفی شیرازی

در شعر از باباطاهر عریان، جلال‌الدین مولوی و اقبال لاهوری الهام می‌گرفت. شعر او از مایه‌های عرفانی برخوردار است و علاقه فراوان به ادب فارسی در آن به خوبی به چشم می‌خورد. وی در شعر فارسی معاصر پاکستان فن تنهاگویی یا مونولوگ را افزوده است. از آثارش: حدیث عشق که مجموعه رباعیات او است؛ فارسی امروز (لاهور، ۱۳۳۵ق)؛ رومی عصر (تهران، ۱۳۳۰ق)؛ شرح احوال و آثار ملک‌الشعراى بهار (تهران، ۱۳۳۴ق) که پایان‌نامه دکترى او است؛ داستان‌های عشقی پاکستان (تهران، ۱۳۴۰ق)؛ ایران صغیر که تذکره شعراى فارسی‌گوی کشمیر است؛ انتخاب شعر معاصر فارسی (۲ جلد)؛ احوال هفتده شاعر معاصر ایران (لاهور، ۱۳۳۲ق)؛ اقبال ایرانیون کی نظر مین (اقبال از دیدگاه ایرانیان) (کراچی، ۱۹۵۵م)؛ سرود سرمد (تهران، ۱۳۳۶ق)؛ ترجمه فارسی ضرب کلیم محمد اقبال (کراچی، ۱۹۵۷م)؛ گفته‌های رومی و اقبال؛ ایران؛ و مقالات فراوان در مجلات ایران و پاکستان.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۰/۳، ۶۷۷-۶۷۶، ۶۵۹؛ چهارصد شاعر برگزیده پارسی‌گوی، ۶۷۵؛ رومی عصر شرح احوال و آثار علامه محمد اقبال، مقدمه از سعید نفیسی، تهران، معرفت، بی‌تا؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۳۲-۲۳۰/۲؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۴۵۴-۴۶۱؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۵۲۹-۵۲۲/۱؛ مجموعه سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه قاره هند، ۳۴۶-۳۴۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۷۸۰-۷۸۱/۳؛ «خواجه عبدالحمید عرفانی ادیب و محقق معاصر درگذشت» دانش، شماره ۲۰-۲۱، زمستان ۶۸-بهار ۱۳۶۹ش، صص ۲۶۳-۲۶۷؛ سبط حسن رضوی، مترجم مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه قاره پس از ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامه پارسی، سال پنجم، شماره ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، صص ۱۱۵-۱۱۶؛ رشید نیاز، «شعراى فارسی‌گوی سیالکوت»، هلال، جلد ۹، شماره ۴، شماره مسلسل ۳۸، فروردین ۱۳۴۱، ص ۶۰.

رسولی

عرفی شیرازی (or.fi-ye.si.rā.zi)، جمال‌الدین محمد، معروف به جمال‌الدین سیدی / جمال سیدی، پسر خواجه زین‌الدین علی بلو معروف به زین بلو، پسر جمال‌الدین سیدی ملقب به چادریاف، شیراز ۹۶۳ - لاهور ۹۹۹ق، شاعر ایرانی. پدرش گاه پیشوایی حومه شیراز و گاه داروغگی آن شهر را بر عهده داشت، اما عبدالنبی فخرالزمانی در تذکره میخانه نوشته است که «در شهر

مذکور [شیراز] در دفترخانه‌های شاهى به شغلی از اشغال حکام آن جا اشتغال داشته.» برخی صاحبان تذکره همچون بندرین‌داس خوشگو (صاحب تذکره خوشگو)، قدرت‌الله گوپاموی (در نتایج‌الافکار)، هدایت (در مجمع‌الفصحا) و آذر بیگدلی (در آتشکده) به اشتباه عرفی را سید دانسته و نام او را سید جمال‌الدین ضبط کرده‌اند، اما او از سادات نیست. جمال‌الدین در شیراز <sup>باصط</sup>بایلد و سپس به کسب مقدمات علوم و ادب پرداخت. به هنر نیز علاقه‌مند بود. در موسیقی و ادوار و خط نسخ مهارت به دست آورد. فخرالزمانی از قول شمس‌الانام شیرازی، خالوی عرفی، گفته است که طبع وی از همان کودکی به شعر مایل شد و هر چه از او سر می‌زد، خالی از رتبه‌ای نبود. با شاعران همنشینی داشت و یاران اهل شیراز به او عرفی تخلص دادند. با معارف‌پوری و ادب‌پوری شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰ - ۹۸۴ق) و شاه‌عباس یکم (۹۹۶-۱۰۳۸ق) بازار شعر و سخن رونقی بسزا یافته بود. در آن هنگام بیشتر غزل‌های باباغانی طرح می‌شد و شاعرانی چون محتشم کاشی، وحشی بافقی و غیرتی که طرز وی را بسیار شوخ و سبک می‌پنداشتند، در آن‌ها غزل می‌گفتند. عرفی نیز در همان طرح‌ها غزل‌هایی می‌سرود و در مجالس عام مشاعره آن‌ها را می‌خواند. در پانزده سالگی در شعر شهرت فراوان یافته بود. در بیست سالگی صورتش پر از آبله شد. پس از چند سال درمان و بهبودی آبله‌ها، صورتش چنان تغییر شکل داده و آبله‌رو شده بود که هر که او را می‌دید از او متنفر می‌شد. این همان بلایی است که طرحی شیرازی (۹۹۶ق) دوست و هم‌محل عرفی آن را آبله فرنگ نامیده است: «از آبله فرنگ این همنفسان - دیگر نتوان جمال سید را دید.» عرفی تا ۹۸۹ق، یعنی تا بیست‌وشش سالگی را در زادگاه خود گذراند. در این مدت در شاعری سرآمد شده و در دیار خود شهرتی به هم رسانده بود و در محفل شعرا حاضر می‌شد. یکی از محفل‌های ادبی شیراز که عرفی در آن حضور می‌یافت، دکان طراحى میر محمود طرحی شیرازی بود که شعراى آن روزگار، همچون غیرتی شیرازی، عارف لاهیجی، قیدی شیرازی، قدری شیرازی، حسین کاشی، میر ابوتراب محروم رازی، تقیای شوشتری، رضای کاشی و اوحدی بلیانی در آن گرد می‌آمدند. در همین محفل بود که عرفی غزلی از دیوان امیر خسرو دهلوی طرح کرد و اوحدی بلیانی آن را جواب گفت. خالوی عرفی سبب بیرون رفتن عرفی را از شیراز همین زشتی عارض وی دانسته و گفته است که او سخت از این زشتی

# تاریخ شعر و ادبیات ایران

جلد سوم

تالیف

علاءالدین شیبلی نغانی

ترجمه

سید محمد تقی فخر داعی کلبانی

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No :	45443-63
Tasnif No :	891.509 518.5



تهران - خیابان جمهوری دنیای کتاب 1363

Öfî-i Sîvarî

S. 66-111

23 NISAN 1994

## عرفی شیرازی

تعلیم و تربیت عرفی در شیراز صورت گرفته و شاه نواز خان مؤلف آثار الامراء در تذکره بهارستان سخن مینویسد که عرفی علاوه بر علوم رسمی فن نقاشی هم فرا گرفته بود. سلطنت صفوی در اوج کمال بوده و معارف پروری طهماسب و شاه عباس تمامی ایران را نمایشگاه علم و هنر ساخته بود. بازار شعر و سخن رونق بسزا یافته و محتشم کاشی، وحشی یزدی، غیرتی و غیره طرز فغانی را بیشتر شوخ کرده بودند. از سخن سنجیهای آنها در همه کشور آوازه برخاسته بود. عرفی هم برای اظهار کمال خویش همین صحنه را پسند کرده و با وجود کم سنی با استادان بزرگ شروع به شعر آرائی نمود. در آن زمان اکثر غزلهای فغانی طرح میشده و محتشم کاشی و غیره در آنها غزل میکفتند. عرفی نیز در همان طرحها غزلهایی نوشته در مجالس عام مشاعره، آنها را بیابانه میخواند. وحشی یزدی در بزم میزیست ولی بوسیله کتابت و تحریر در این مناظرات شرکت میجست. او حدی مینویسد من وقتیکه بشیر از رفتم از شعرای معروف سراغ گرفتم غیرتی را نشان دادند. در شهر یعنی شهر شیراز دکانی بود که شعرادر آنجا جمع میشدند. عارف لاهیجی، حسین کاشی مورخ، میرا بوتراب، تقیای ششتری ملقب بمورخ خان، رضای کاشی و غیره و غیره گرد آمده مشاعره میکردند، بین عرفی و غیرتی روزی در مشاعره مباحثه در گرفت و عرفی دو پهلوی مخالف و موافق دعوی را گرفته و در هر دو بر غیرتی غالب آمد.

برای قدردانی عرفی در ایران هم وسائل بوده اما آن هیچوقت بنیای هندوستان نمیرسید و این باعث شده بود که در آن زمان از همه طرف رو بآن کشور پهنوار می آوردند.

در بعضی تذکره نوشته اند که عرفی به حسن شهزاده سلیم غائبانه عاشق شده روانه آن دیار گردید. بهر حال او رو بهند نمود و در راه گرفتار سارقین شده آنچه که با خود داشت همه را از دست داد. اینجا رباعی ذیل را گفت:

دوشینه که برد برد در دوشم بود زانو چو عروس نو در آغوشم بود  
پوشیدیمی نداشتم غیر از چشم چیزی که بزیر سرنهم گوشم بود  
اگر چه در هند هزاران امیر و سران دولت بوده اند، لیکن عرفی ازین میان

## عرفی شیرازی (۱)

محمد نام لقب جمال الدین، تخلص عرفی، نام پدر زین العابدین نام و نسب علوی و نام جد جمال الدین چادر باف است. در ایران محاکم و اداراتی که بمحاکم و دوائر مذهبی دخالت و بستگی ندارند تعبیر به «عرف» میشوند و چون پدر عرفی در دارالایاله شیراز شغل آبرومندی داشت بدین مناسبت او تخلص خود را عرفی گذارد. در آثار رحیمی مسطور است که چون پدرش در دیوان حکام فارس به امر داروغه دارالافاضل شیراز مشغول بود بمناسبت شرعی عرفی را منظور داشته تخلص خود عرفی کرد.

در برگزیدن تخلص مزبور باید این نکته را هم در نظر داشت که عرفی چون طبیعتاً مغرور و خودستا بود و چون بیشتر شاعران ایران از خاندان بست یا معمولی بودند، چنانکه خاقانی درودگر، فردوسی باغبانی میکرده و باقر کاشانی خرده - فروش بوده برخلاف عرفی که از خاندان معزز و پدرش شغل حساس دیوانی داشت لذا در تخلص هم خواسته تظاهر و خودنمایی کند.

عرفی اکثر بنام و نسب فخر کرده است و این نیز از خصوصیات این شاعر بشمار میآید و گرنه در میان شاعران ایران خیلی بندرت اتفاق میافتد که به نسب افتخار کنند.

۱- اگر چه از حالات عرفی در کلیه تذکره مختصراً بدست میآید، ولی اگر شما طالب وقایع و خبرهای مستند و دلچسب باشید فقط باید بمآثر رحیمی و عرفات او حدی رجوع کنید. مآثر رحیمی در سرگذشت عبدالرحیم خانخانان نوشته شده است، لیکن تذکره تمام صاحبان هنر و شاعرانی که بدستگاه او بستگی داشته اند مسطور میباشد. مؤلف کتاب چون خود معاصر آنها بوده است توانسته واقعات و حالات دلچسپی بدست بیاورد و اغلب آنچه راهم که نوشته خود بچشم دیده است. مؤلف عرفات هم تقریباً در همین زمان میزیسته است. او عرفی را مخصوصاً درسی سالکی دیده بوده است. این دو کتاب الان در جلو ما گذارده شده اند. (مؤلف)

توانا بود هر که دانا بود

# تاریخ ادبیات ایران

Örfi Şirazi

S. 370

Nihad M. Çetin  
İstanbul = 1955

برای دبیرستانها

Türkiye Diyanet Vakfı
İslâm Araştırmaları Merkezi
Kütüphanesi
Prof. Dr. Nihad M. ÇETİN Bölümü
Demirbaş No: 2978
Tasvif No:

تألیف

آقای دکتر رضا زاده شفق

استاد دانشگاه

۱۳۲۴

چاپخانه دانش تهران

23 NISAN 1994

- ۳۷۱ -

عزیمت هند کرد و مدتی در کابل اقامت ورزید و مورد توجه ظفرخان والی آنجا که خود قریحه شاعرانه داشت واقع شد. بعد به همراهی ظفرخان بدربار شاه جهان رفت و در نزد آن پادشاه تقرب پیدا کرد. اقامتش در کابل و هند شش سال کشید چنانکه خود گوید:

شش سال پیش رفت که از اصفهان به بند افتاده است تو سن عزم مرا گذار مسافرت او به بند در حدود ۱۰۳۶ اتفاق افتاد و یکی از عوامل این مهاجرت رنجیدگی او از قدر نشناسی هم میهنان خود بود چنانکه از این ابیات معلومست:

بلند نام نگرده کسیکه در وطنست ز نقش ساده بود تا عقب در یمنست  
دل رمیده ما شکوه از وطن دارد عقیق ما دل پر خونی از یمن دارد  
بعد پدرش او را از هند باصفهان بازخواست. چون صیت سخنش در هند و ایران بلند بود لاجرم جلب نظر شاه عباس ثانی را نمود و آن پادشاه او را بنواخت و ملک الشعراى خود قرار داد و صائب آن پادشاه را بستود و قصه جنگ اردا با شاه جهان که در ۱۰۵۹ اتفاق افتاد بسلك شعر کشید.

صائب از شاعران معاصر خود و از گذشتگان یاد کرده و نسبت بخواجه حافظ ارادتى بسزا داشته و سخن او را در وی تاثیر عظیم بوده است چنانکه خود گفته:

ز بلبلان خوش الحان این چمن صائب مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش  
نیز نسبت با استاد سخن سعدی شیرازی توجهی وافر داشته و در استقبال بیت شیخ که فرموده:

قیامت میکنی سعدی بدین شیرین سخن گفتن  
مسلم نیست طوطی را در ایامت شکر خانی

چنین گوید:

در این ایام شد ختم سخن بر خامه صائب  
مسلم بود گر زین پیش بر سعدی شکر خانی

صائب با اینهمه رغبت و مهر و محبت نسبت بشاعران و گویندگان زمان خود محسود برخی بدخواهان بوده و از آنان شکایتها نموده است.

- ۳۷۰ -

ترجیع بند محتمم نیز در مرثیه شهیدان کربلا مشهور است.  
وفات او بسال نهصد و نود و شش اتفاق افتاد.

عرفی شیرازی - جمال الدین محمد عرفی پسر بدرالدین از شعراى معروف زمان صفویه است که شهرتش عمده در هند بود. تولدش در شیراز اتفاق افتاد و بعد از تحصیلات ایام جوانی مسافرت هند کرد در آنجا نیز با شعرا و فضلاى فارسى زبان معاشرت نمود و نفوذ و نام پیدا کرد و آخر بمجلس اکبر شاه که مجمع شعرا و فضلا بود بار یافت. قصاید و غزلیات و قطعات عرفی معروف و مخصوصا در هند و ترکیه مورد تحسین و تقدیر و تقلید واقع شد. از قصاید معروفش یکی آنست که در نعمت حضرت علی سروده و مطالعه اینست:

جهان بگشتم و دردا که هیچ شهرودیار ندیده ام که فروشنده بخت در بازار عرفی بتقلید نظامی بتصنیف خمسه پرداخت و تنها دو مثنوی از آن را نظیره بر مخزن الاسرار و خسرو شیرین ساخت شیوه شعر عرفی نسبت بمعمول خصوصیتی دارد که می توان آن را شیوه فارسى هندوستانی گفت و از این حیث عرفی طرز سخنش شباهتی بسبك امیر خسرو و فیضى هندی دارد. این طرز بجای خود شیرین و متین است و شاید بتأثیر همین عذوبت بیان باشد که عرفی صیت سخن خود را شنیده و بخود بالیده و خویشتن را ستوده و از آن جمله گفته است:

نازش سعدی بمشت خاك شیراز از چه بود گر نمیدانست باشد مولد و مأرای من  
عرفی جز دیوان اشعار ترجیع بندی بنام گلشن راز و رساله منشور صوفیانه باسم نسیه دارد. وفات عرفی در عهد جوانی یعنی بسن سی و شش در تاریخ نهصد و نود و نه در لاهور اتفاق افتاد.

صائب تبریزی - محمد علی صائب پسر میرزا عبدالرحیم اصلش از تبریز بود چنانکه گوید:

صائب از خاك پاك تبریز است هست سعدی گر از گل شیراز  
پدرش در زمان شاه عباس باصفهان مهاجرت نمود و صائب در آنجا حدود سال هزار و ده هجری تولد یافت و بعد از تحصیلات در اوایل جوانی سفر مکه نمود و بعد

# مینخانه

یعنی

ساقی نامه های متقدّمین و متاخرین (تا ۱۰۲۸ هـ)

مع تراجم آنها

تالیف

ملا عبدالباقی فخر الزماني قزوینی

با عتناء

محمد شفیع ایم - اے

معلم عربی در کلیه پنجاب لاہور

ولسعی میسر ز عطر چند کپور ایند سنسز پیلشز ز انار کلی لاہور

در مطبع کپورت پرنٹنگ ورکس لاہور و باہتمام بابو گورانند نزل کپورتاج شد

۱۹۲۶ء

کتابخانه مرکزی

Orfi-i Shirazi

۱۸۵-۱۷۵

Türkiye Diyanet Vakfı İslami Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Demirbaş No	۱۹۹۳۷
Tasvif No	891.5 1KA2.M

23 NISAN 1996

## ذکر

شاهباز بلند پرواز گلشن نکست پر دازی مولانا عرفی شیرازی

فصح الفصحا و املح الشعراى عصر خود بوده، اشعار او همه خوش لفظ و معنی واقع شده، در شیوه استعاره کردن ممتاز و در فن تازه گوئی بی انباز است تکلف بر طرف که اصناف منظومات اشغال و اقران خود بر طاق نیان نهاده دعویس مضمون را از لباس الفاظ مرغوب زینت و آرائش دیگر داده، درین جزو زمان هم کسی بردوش او پاره حرف نمی تواند زد، لیکن در ساقی نامه چندانی کار نداشته و به تمام نرسانده، یک قصیده از قصاید او که در مدح ساقی کوش برشته نظم در آورده،

بتلانی ساقی نامه درین تالیف بر بیاض برد

بجنتیق پیوسته که آن مطلع دیوان نکته پروری در ایام حیات خود دیوان ترتیب نداده فاما بعد از فوت او یکی از دوستان یک جنتی او این دیوانی که الحال در میان مردم است مرتب ساخته است و عدد ابیات آن همی از قصیده و غزل و مثنوی و غیره قریب بدوازده هزار و پانصد بیت است و شش هزار بیت دیگر از ابیات مرغوب عرفی در آب اقتاده چنانچه (۱۱۱۰) درین چند بیت اشاره بدان معنی نموده است شعر

عمر در شعر بپسر بریده و در باخته ام  
رصد شرع بهتر چون نشود و محو کس  
عشش می زند از نشسته لبی هر مویم  
عمر در باخته را بار دیگر باخته ام  
شش هزار آیت احکام هر باخته ام  
که قدجهای پرا از خون جگر باخته ام

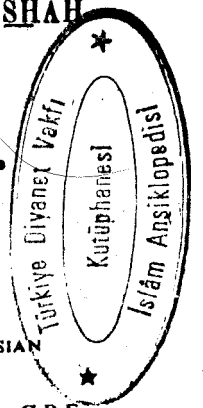
له دیوان عنی (تقریباً) که در کتابخانه مرکزی شیرازی محفوظ است، علامتق مد ا بعد دیوان است ص ۱۵۹ ب، کرده

اگر دور گشته ز گفت و شنید  
ضمیرم پر از صورت معنویت  
(۱۰۹) ولی طالع بد مرا هر زمان  
اگر لطف شاهم کشاید زبان  
چنان در فشانم کتم در سخن  
کشایم در مخزن مشک را  
شنانی درین خود نمائی میای  
نیزوت فرستم شهابیک عروس  
ز وصل بتان لذت آمیز تر  
سفارش ز من خواهد این طره جور  
بر آستم بودی از سخن  
ببستم در هودج از قفل بگر  
گر از نیل خاطر کشی در برش  
ببست خودت بند از باز کن  
بیانی کی باغ نیکو سرشت  
چو جنت دروناز و نعمت فراخ  
ز اندیشه کن مایه خود بلند  
(۱۰۹) درین باغ چون خوش نشینی بکا

(۱۰۹)

(۱۰۹)

له در بزمی شه تا نشین [نشینی] [نشینی]



TRANSLATED FROM THE ORIGINAL PERSIAN

AND EDITED BY

Sir Wolsley Haig, K.C.I., C.S.I., C.M.G., C.B.E.

Lieutenant-Colonel, Indian Army (Retired)

Professor of Arabic, Persian and Hindustani in the University of Dublin and Member of Royal Irish Academy.

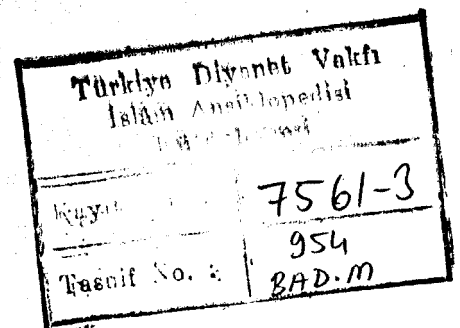
Revised and enlarged  
with an account containing  
EVALUATION OF BADĀYUNĪ & HIS MUNTAKHABU-T-TWĀRIKH

BY

BRAHMADEVA PRASAD AMBASHTHYA. M.A.,

Bihar Educational Services,

K. P. Jayaswal Research Institute, Patna



Delhi 1986

Another quatrain.

"We have learnt the way to a cure for ourselves,  
We have heaped up the harvest of our transgressions,  
We have kindled the fire of hell for ourselves,  
We have consumed ourselves with the fire of our own sins."

Another quatrain.

"So long as the locks of the beautiful curl,  
So long as the gestures and gait of the lovely are alluring,  
So long as the arrow of the glance is in the brow of cruelty,  
I die and live again each moment."

A couplet.

"There is no rose in the rose-garden of this world which is  
not tinged with the blood of some nightingale."  
In describing a horse he has written:  
"From his great pace as he gallops, his limbs  
Close on one another like drops of water flowing together."

XCIV. 'URFĪ OF SHĪRĀZ.<sup>1</sup>

He was a high-minded young man of sound understanding and he composed poetry of all kinds well, but he became so puffed up

<sup>1</sup> He is thus described in the *Āin* (i, 569), 'The forehead of his diction shines with decorum, and possesses a peculiar grace. Self-admiration led him to vanity, and made him speak lightly of the older classics. The bulk of his merits withered away before it could develop itself.' In the *Tabaqat* he is mentioned as follows: 'He was a young man of genius and of excellent understanding, and composed all sorts of poetry well, but he developed a much pride and conceit that he lost the regard of all. He has composed *divāns* and some *magnavis*.' He was the encomiast of Ḥakīm Abū-'Fahl. That his poetry was highly regarded is evident from the following couplet by the great Persian poet Šā'ib, written on Naẓirī:—

بآب چه خیالست شوی همچو نظیری عربی بنظیری نرمانید سخن را  
'Šā'ib, what dost thou think? Canst thou become like Naẓirī?

'Urfī has not written poetry like Naẓirī's."

'Urfī's name was Khwāja Sayyidī Muḥammad Jamāl-ud-dīn, and his *takhallus* has reference to the occupation of his father, who, as *dārogha*

with pride and conceit that he lost the regard of all, and he never reached old age. When he first came from his country to Faṭḥ-pūr he attached himself to Shaikh Faiẓi above all others, and in truth, the Shaikh treated him well, and in this last journey he lived in the Shaikh's tents until the camp reached Atak, and was supplied with all the necessaries of life by the Shaikh, but at length, in accordance with the long-standing habit of the Shaikh, who is friendly with everybody for a week, a coolness sprang up between them, and 'Urfi attached himself to Ḥakīm Abū-'l-Faṭḥ, and afterwards, by means of a recommendation which he received from the Ḥakīm, to the Khānkhānān, with whom both his poetry and the esteem in which he was held made great progress daily. One day he went to Shaikh Faiẓi's house and found him fondling a puppy. 'Urfi asked, "What is the name of this child of my lord's?" The Shaikh replied, "His name is well-known ('Urfi)", and 'Urfi replied at once, "May it be auspicious." The Shaikh was very angry, but to no purpose.

Both 'Urfi and Ḥusain Ṣanā'ī<sup>2</sup> have wonderful good fortune with their poetry, for there is no street or market in which the booksellers do not stand at the roadside selling copies of the *divāns* of these two poets, and both Persians and Indians buy them as auspicious possessions, while it is quite otherwise with Shaikh Faiẓi, who has spent large sums from his *jāgīre* in having

the magistrate of Shīrāz, was concerned both with the canon (شرعی) and the common (عربی) law. He died at Lāḥor in August, 1591, of dysentery, or, according to another account, of poison, at the age of thirty-six. His early death was ascribed to the abuse which he had heaped on the ancients. His odes have been several times lithographed.

<sup>1</sup> 'Urfi's question is not quite so pointed in the original Persian, and might be rendered, 'What is the name of this highly-born one?' But the innuendo is perfectly clear. Faiẓi replies by giving 'Urfi's *nom-de-plume* to the unclean animal. 'Urfi's retort is one of the commonest expressions of politeness, but its mordant wit cannot be reproduced in a translation. In the original it is مبارک باشه (*mubārak bāshad*), i.e. 'may it be auspicious' or 'may it be Mubārak.' Mubārak was the name of Faiẓi's father. Faiẓi should have known better than to measure his wit with that of a Shīrāzī.

<sup>2</sup> Vide no. XXXI.



Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Fuatphanesi	
Kayıt No. :	12634-1
Tasnif No. :	8915 NEFT

## تاریخ

Oğli-i Shirazi

S. 417-418

## نظم و شعر در ایران و در زبان فارسی

تأییدات قرن دهم هجری

جلد اول ۱۳۶۳

23 NISAN 1994

و از آن جمله ساقی نامه معروفی دارد .  
 ۲۲ - سید جمال الدین محمد عرفی شیرازی ، از بزرگترین شاعران قرن دهم بود نام پدرش را خواجه بلوسا کن محله کوچه سختویه در شیراز دانسته اند . در شیراز ولادت یافت و قسمتی از زندگی را در آنجا گذراند و تا سال ۹۸۹ در وطن بود و سپس از آنجا بیخبر جرون و از آنجا در ۹۹۰ بدکن رفت و از آنجا عازم فتح پور شد و در آنجا با فیضی شاعر معروف آشنا گشت و چون کمنام بود فیضی او را در خانه خود نگاه داشت و منتهای مهربانی را درباره اش کرد و بوسیله او با مسیح الدین حکیم ابوالفتح که از دانشمندان معروف بود آشنا شد و پس از مرگ او بخدمت عبدالرحیم خان خان سپهسالار معروف هندوستان پیوست و چندی با او در حیدرآباد بود و سپس بدربار جلال الدین اکیب رفت و تعلق خاطری نسبت بشاهزاده سلیم معروف بجهانگیر پسر پادشاه یافت و سرانجام در ۹۹۹ در گذشت و در باره مرگش اختلاف است بعضی نوشته اند باسهال رفت و برخی گفته اند بواسطه همان روابطی که با شاهزاده سلیم داشت زهرش دادند و بدینگونه در لاهور در گذشت و همانجا او را بخاک سپردند و پس از چندی که درویشی میخواست جسد دیگری را که در کنار مرقد عرفی بود از خاک در بیاورد و بنجف ببرد اشتباهاً جسد او را بنجف برد و در آنجا بخاک سپرد و این واقعه در سال ۱۱۹۴ یعنی ۱۹۵ سال پس از مرگش روی داده و گفته اند که مرقد او در نجف معروف بوده است . عرفی یکی از معروفترین شاعران قرن دهم و یکی از مبتکران سبک معروف بسبک هندوست و بهمین جهت دیوان اشعار وی همواره در ایران و هندوستان و ترکیه رواج فوق العاده داشته و عده کثیری از شعرای سبک هندی از قصاید و غزلیاتش تقلید کرده اند و قطب الدین نامی از مؤلفان هندو شرحی بر قصاید او نوشته است و نزدیک پنج هزار بیت قصیده و غزل دارد در ضمن مشغول تقلید خمسه نظامی شده اما مرگ مجالش نداده و تنها پنج مثنوی نام تمام یکی بتقلید مخزن الاسرار بنام مجمع الابدکار و دیگری فرهاد و شیرین بتقلید خسرو و شیرین از رومانده است و نیز ساقی نامه ای دارد و روی هم رفته مثنویاتش شامل دوهزار بیتست ولی درین سبک شعر او در درجه دومست و غزلیات وی قطعاً بر سایر اقسام شعرش ترجیح دارد . نوشته اند

رسالده است .  
 ۲۰ - خواجه حسین مروزی ، در جوانی مدتی در کابل بوده و از آنجا به بندر فته است و در آنجا که نخست از شاعران دربار همایون بوده و سپس از سرایندگان محتشم دربار جلال الدین اکبر شده و از خاندان محترم و وزیر زاده بود و نسبش بعلاء الدوله سمنانی میرسیده و در جوانی مقبول را نزد ملا عصام الدین ابراهیم و فقه را نزد ابن حجر مفتی عربستان فرا گرفته بود و ازین فرار در جوانی در سرزمین عربستان زیسته است . در دربار اکبر مقام بلندی داشت و بیشتر تخصص او قصاید مدح بود و مخصوصاً در سرودن ماده تاریخ مهارتی داشت چنانکه قصیده ای ساخته است که از هر بیت آن نام سلطان سلیم و تاریخ ولادت او که ۹۶۰ باشد بیرون می آید و قصیده دیگر دارد که از هر بیت نام شاه مراد و تاریخ ولادت او ۹۸۴ بیرون می آید و نیز قصیده ای سروده که از هر مصرع اول آن جلوس اکبر و ۹۶۳ و از هر مصرع دوم آن ۹۷۷ تاریخ تولد سلیم بیرون می آید و گذشته از شعر در صنعت انشاء و فنون ادب دست داشته سرانجام در سال ۹۷۹ از اکبر اجازه گرفت و بکابل رفت ، در آنجا میرزا محمد حکیم باو احترام بسیار کرد اما بواسطه آنکه در مجلس او هدایایی را که از هند آورده بود یک یک میگفت نام و بهای آنها را می نوشتند بر میرزا محمد حکیم گران آمد و از مجلس برخاست و رفت و کسانش آن هدایا را غارت کردند و وی هم اندکی پس از آن واقعه در کابل در گذشت . خواجه حسین از قصیده سرایان خوب این دوره بوده است .  
 ۲۱ - خواجه حسین مشهدی متخلص بشایی ، در آغاز زندگی مدتها در ایران می زیسته و در همان زمان شهرت شاعریش به بند رسیده بود سرانجام از مشهد به هندوستان رفت و در سبک شاعران دربار اکبر در آگره در آمده ، اما کارش آنچنان که انتظار میرفت بالا نرفت و در غیاب وی قدرش را بیشتر میدانستند و با آنکه قصیده را بسیار خوب می گفته و یکی از توانا ترین قصیده سرایان زمان خود بوده نوشته اند که معلومات کافی نداشته است و بهمین جهت در اشعار او معانی عالی و نصایح و معارف نبوده است دیوانش که بیشتر شامل قصایدست دوهزار بیت دارد و مثنویات را هم خوب می سروده

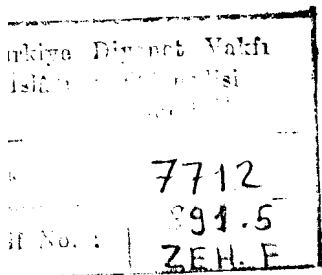
# فرهنگ ادبیات فارسی

Defi-i Siro

S. 343

تألیف  
دکتر زهرا خالری کیا

23 NISAN 1994



انشارات بنیاد فرهنگ ایران

1348-

ادبیات فارسی ۳۴۳

تر

که بخواهد به مقام او پی ببرد و ذات او را بشناسد باید به ریاضت نفس و وارستگی و ترك علائق و شهوات و اعتقاد به ذات احدیت و عشق شدید برای پیوستن به مبدأ خو گیرد و دست از طلب بر ندارد تا به مقام کشف و شهود برسد و چون آئینه دل را از ناپاکیها بزداید خدا در آن تجلی می کند. آنچه حکیمان می خواهند از راه تعقل و استدلال به آن برسند، عارفان از راه عشق و ریاضت نفس به آن نائل می آیند. عارف نسبت به همه مذاهب به دیده احترام و محبت می نگرد و معتقد است که همه در راه وصول به يك مقصود پیش می روند. حافظ گفته است:

همه کس طالب یار است چه هشیار و چمست  
همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کشت

عرفی شیرازی (ت) [ف : ۹۹۹] جمال الدین محمد عرفی. از شاعران معروف قرن دهم که بیشتر شهرتش در هند و عثمانی بوده است. مولدش شیراز بوده و پدرش در دارالایاله شغل شریفی داشته است. عرفی پس از تحصیلات مقدماتی سفری به هند کرد و مدتی در مصاحبت فیضی و ابوالفتح گیلانی بود و پس از آن به دربار خانخانان و اکبر شاه راه یافت و آنان را مدح گفت. دیوان عرفی دارای قصاید و غزلیات و ترجیع بند و قطعات است، خاصه غزلیات او در هند و ترکیه مورد توجه و تقلید قرار گرفته است. قصیده معروفی در منقبت حضرت علی در ۱۸۱ بیت سروده است. عرفی به تقلید نظامی به تألیف خمسه پرداخته و مثنویهایی به سبک مخزن الاسرار و خسرو و شیرین ساخته است. رساله مثنوی به نام نفسیه در تصوف دارد.

فرهنگ ۳۴۲

عر

هندوستان مهاجرت کرد و به مکه رفت. در بغداد با شیخ شهاب الدین سهروردی ملاقات کرد و از آنجا به آسیای صغیر عزیمت کرد و در قونیه به مجلس درس شیخ صدرالدین قونیوی حاضر شد و کتاب لمعات را نوشت و به شیخ صدرالدین تقدیم کرد. عراقی در بلاد روم مرید بسیار یافت و پس از چندی از قونیه به مصر و از مصر به دمشق رفت و همانجا در سال ۶۸۰ وفات یافت.

عراقی از غزلسرایان و عارفان پرشور بوده است و مجموع اشعارش به ۵۸۰ بیت می رسد که شامل غزلیات عاشقانه و عارفانه و ترجیع بند و مثنوی است. مثنوی عاشقانه را به شیوه حدیقه سنائی ساخته است. عرض (ط) از کلیات خمس. امری که به خودی خود وجود نداشته، بلکه به تبع دیگری موجود باشد. مانند: سفیدی، سیاهی. عرض بردو قسم است: عرض عام، عرض خاص. عرض عام آن است که بر چندین نوع صادق باشد، مانند جنبیده که شامل همه انواع مختلف انسان و جانوران است. عرض خاص آن است که تنها به يك نوع تعلق داشته باشد. مانند: خندان که تنها به نوع انسان اختصاص دارد.

عرضی (ط) صفتی است که در ذات موجودات نیست و خارج از ماهیت موضوع است و بر آن عارض می شود مانند خندان که با آنکه این صفت در وجود مردم هست، اما در مرتبه نخستین ذات نیست.

عرفان یا تصوف - مسلکی است که از قرون اولیه اسلام در ایران ظاهر گشت. پیروان این طریق خدا را اصل عالم وجود می دانند که تنها هستی واقعی است و در همه موجودات تجلی می کند و هر

تألیف استاد علامه  
میرزا محمد علی مدرس

# ریحانه الادب

## فی تراجم المعروفین بالکتابه واللقب

### یا کنی واللقاب

مشمول بر ترجمه حال

فقها و حکما و عرفا و علما و ادبا و اطبا و فضلا و  
شعراى بزرگ اسلامى که با لقب و کنیه اشتهاار دارند.

جلد چهارم

چاپ دوم

حق طبع محفوظ است

تبریز چاپخانه شفق

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No. :	11598-4
Tasnif No. :	922-97 mir 2

Şifri-i Sitavri

5. 122-129

23 NISAN 1994

ع ر ف

-۱۲۳-

قدما آغاز کرد و غالباً در اثر کثرت تشبیهات و استعاراتی که در کلمات خود بکار میبرد اصل مقصد مجهول و مخفی می شد. اشعار او با آن همه دقت و متانت که داشته نوعاً در نظر افاضل و ارباب کمال مقبول نیفتاد، عاقبت به هندوستان رفته و در دربار اکبر شاه هندی تقریب یافت و مشمول مراحم ملوکانه گردید. بارها ابوالفیض فیضی و برادرش ابوالفضل علامی را که هر دو از اکابر هند بودند (شرح حال ایشان تحت عنوان فیضی خواهد آمد) در مقام مناظره ملزم و محکوم ساخت. بهمین جهت استعداد او علاوه بر تعصب مذهبی نایره حسد در دل ایشان مشتعل نمود که همواره مترقب توهین و استخفاف وی میبودند تا در تشریف آوری او بخدمت سلطان، ابوالفضل از او سؤال کرد که در مذهب شما زاغ حلال گوشت است یا حرام، عرفی جواب نداد تا بعد از لمحای ابوالفیض پرسید که در مذهب شما خوک حلال است یا حرام، عرفی باز جواب نداد و تعافل نمود، پس سلطان توجه نموده و گفت چرا سؤال ایشان را جواب نمیدهی، گفت جواب این مسئله بدیبهی بوده و همه کس میدانند که هر دو، گه میخورند یعنی زاغ و خوک، لکن تعریض بدو برادر بوده است پس پادشاه خندید و انعامی فراخور حالش بخشید و آن دو برادر، دیگر جرأت حرف زدن نداشتند و از اشعار عرفی است:

از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صفا دید عجم را  
چنان بانیک و بدسر کن که بعد از مردن ای عرفی مسلمات بزمزم شوید و هندو بسوزاند  
صوفی بعمارت بدن مشغول است زاهد بفریب مرد و زن مشغول است  
دانا بکرشمه سخن مشغول است عاشق بهلاک خویش مشغول است  
گویند که سلطان هند، جواب فوری این شعر را:

چو رسی بطور سینا ارنی مگو و بگذر که نیرزد این تمنا بجواب لن ترانی  
از عرفی درخواست کرد چنانچه اگر جواب فوری نگوید محکوم بقتل خواهد شد پس  
عرفی در دم گفت:

تو بدین جمال و خوبی چو بطور جلوه آبی ار نی مگو با نکس که بگفت لن ترانی

ع ر ف

-۱۲۲-

بتعلیم خط سلیمان شکوه، پسر داراشکوه، حکمران دهلی منسوب و از این رو مورد انعامات بسیاری شد. باز هم درویشانه میزیست تا بسال هزار و نود و یکم هجرت در نود سالگی درگذشت. يك دیوان شعر و دو منظومه بنام شاهد عرشی و مهر و وفا داشته و از اشعار او است:

من بیایش افتم و او در کنارم میکشد من در این وادی ترقی از تنزل دیده ام  
یکی از شعراى عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ ق) نیز تخلص عرشی داشته و در قاموس الاعلام این شعر را بدو نسبت داده است:

تخم دیگر بکف آریم و بکاریم ز نسو ک آنچه کشتیم ز خجالت نتوان کرد درو  
نصر آبادی گوید: عرشی تبریزی نامش تهماسب قلی بیگ، طبعش در کمال دقت، دیوانش قریب به ده هزار بیت و در مدح میر میران قسائدی دارد و مسموع شده که پسر زشتی داشته و در باب آن پسر گفته است: (تخم دیگر - الخ) و نیز از اشعار عرشی تبریزی است:

هر کس بزیر تیغ برویت نظاره کرد زان پیشتر که کشته شود خونبها گرفت  
ظاهر کلام نصر آبادی آنکه، عرشی تبریزی (تهماسب قلی) معاصر او بوده و در زمان شاه سلیمان صفوی (۱۰۷۸-۱۱۰۵ هـ ق) میزیسته است.

(س ۳۱۴۲ ج ۴ س و ۲۶۶ تذکره نصر آبادی)

از شعراى ایرانی عهد شاه تهماسب صفوی (۹۳۰-۹۸۴ ق) بوده  
عرفی تبریزی و یکصد و سی قصیده در مدح وی گفته است. يك دیوان مرتب  
و يك منظومه سوی و چوستان نام دارد. اسم و سال وفاتش بدست نیامد.

(س ۲۱۴۳ ج ۴ س)

عرفی شیرازی همان عرفی محمد مذکور ذیل است.

مولانا محمد بن خواجه زین الدین - علی بن جمال الدین شیرازی،  
عرفی ملقب به جمال الدین، متخلص بعرفی، از مشاهیر شعراى شیراز  
میباشد. با کمال فضل و دانش و لطیفه گوئی و حاضر جوابی، طرزی مخالف مسلک

DIA için tarandı

Sofii-i Sirazi

A LITERARY  
HISTORY OF PERSIA

S. 241-249



23 NISAN 1996

IN FOUR VOLUMES

VOLUME IV

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Ansiklopedisi Kütüphanesi	
Kayıt No.	3957-4
Tasnif No. :	891.59 B20.2

Konuk

Cambridge 1953

240 POETS OF THE CLASSICAL TRADITION [PT II

شده دل آزده از کوی تو رفت

با دل پر کله از ناخوشی روی تو رفت

حاش لله که وفای تو فراموش کنم

سخن مصلحت آمیز کسان گوش کنم

"O friends, hearken to the account of my distraction! Hearken to the tale of my hidden sorrow! Hearken to the story of my disordered state! Hearken to my description of my bewilderment! How long shall I hide the account of this grievous story? I burn! I burn! How long shall I refrain from telling this secret?"

For a while I and my heart dwelt in a certain street: the street of a certain quarrelsome beauty. We had staked Faith and heart on one of dissolute countenance; we were fettered in the chains of one with chain-like tresses. In that chain was none bound save me and my heart: of all that exist, not one was captive then.

Her bewitching narcissus-eyes had not then all these love-sick victims; her curling hyacinthine locks held then no prisoner; she had not then so brisk a business and so many customers; she was a Joseph [in beauty] but found no purchaser. I was the first to become a purchaser; it was I who caused the briskness of her market.

My love was the cause of her beauty and comeliness; my shame gave fame to her beauty; so widely did I everywhere describe her charms that the whole city was filled with the tumult of the spectators. Now she has many distracted lovers, how should she think or care for poor distracted me?

Since it is so, it is better that we should pursue some other aim, that we should become the sweet-voiced songsters of some other rose-bower, that we should become the nightingales of some other rose-cheeked beauty, that for a few days we should follow some other charmer. Where is some fresh young rose whose eloquent nightingale I may become, and whom I may [thus] distinguish amongst the youthful beauties of the garden?

Although the fancy for thy face hath passed away from Wahsh's mind, and the desire for thy charming figure hath departed from his heart, and one vexed in heart hath departed in vexation from thy street, and with a heart full of complaints hath departed from the displeasure of thy countenance, God forbid that I should forget thy constancy, or should listen to man's counsels of expediency!"

CH. VI]

'URFÍ AND FAYDÍ

241

10. Maḥmúd Qárí of Yazd (d. 993/1585).

11. Muḥtasham of Káshán (d. 996/1587-8).

Maḥmúd Qárí of Yazd, the poet of clothes, who died two years after Wahshí and three years before Muḥtasham, was mentioned in the preceding volume of this work<sup>1</sup> in connection with the two earlier parodists 'Ubayd-i-Zákání and Bushaq (Abú Isháq) of Shíráz; while the far more notable Muḥtasham has been already discussed at some length in the preceding chapter<sup>2</sup> in connection with the religious poetry on which his fame chiefly rests. Of the erotic verse of his early youth and of his panegyrics on Sháh Tahmásp copious specimens are given in the *Atash-kada*, but these are neither so distinguished nor so characteristic as his elegies (*maráthí*) on the martyrdom of Ḥusayn and the other Imáms, from which the extracts given in the *Majma'u'l-Fuṣahá*<sup>3</sup> are chiefly taken.

12. 'Urfí of Shíráz (d. 999/1590-1) and his circle.

Though less highly appreciated in his own country than in Turkey and India, 'Urfí is probably on the whole the most famous and popular poet of his century<sup>4</sup>. Though born and brought up in Shíráz, his short life was chiefly spent in India, where he died in 999/1590-1 at the early age of thirty-six, some say of dysentery, others of poison. He is one of the three poets of this century (A.D. 1500-1600) discussed by Shibli Nu'mání in his *Shi'ru'l-'Ajám*<sup>5</sup>, the other two being his

<sup>1</sup> *Persian Literature under Tartar Dominion*, pp. 257 and 351-3. Maḥmúd is not mentioned in the *Atash-kada*, the *Haft Iqlím*, or the *Majma'u'l-Fuṣahá*; no particulars of his life are known to me, and the date of his death must be regarded as uncertain.

<sup>2</sup> Pp. 172-7 *supra*.

<sup>3</sup> See Rieu's *Persian Catalogue*, p. 667.

<sup>4</sup> Vol. iii, pp. 82-133.

<sup>5</sup> Vol. ii, pp. 36-38.

در شعر از باباطاهر عریان، جلال‌الدین مولوی و اقبال لاهوری الهام می‌گرفت. شعر او از مایه‌های عرفانی برخوردار است و علاقهٔ فراوان به ادب فارسی در آن به‌خوبی به‌چشم می‌خورد. وی در شعر فارسی معاصر پاکستان فن تنهاگویی یا مونولوگ را افزوده است. از آثارش: حدیث عشق که مجموعهٔ رباعیات او است؛ فارسی امروز (لاهور، ۱۳۳۵ق)؛ رومی عصر (تهران، ۱۳۳۰ق)؛ شرح احوال و آثار ملکه‌الشعراى بهار (تهران، ۱۳۳۴ق) که پایان‌نامهٔ دکتری او است؛ داستان‌های عشقی پاکستان (تهران، ۱۳۴۰ق)؛ ایران صغیر که تذکرهٔ شعراى فارسی‌گوی کشمیر است؛ انتخاب شعر معاصر فارسی (۲جلد)؛ احوال هفده شاعر معاصر ایران (لاهور، ۱۳۳۲ق)؛ اقبال ایرانیون کی نظر مین (اقبال از دیدگاه ایرانیان) (کراچی، ۱۹۵۵م)؛ سرود سرمد (تهران، ۱۳۳۶ق)؛ ترجمهٔ فارسی ضرب کلیم محمد اقبال (کراچی، ۱۹۵۷م)؛ گفته‌های رومی و اقبال؛ ایران؛ و مقالات فراوان در مجلات ایران و پاکستان.

منابع: تاریخ ادبیات مسلمانان پاکستان و هند، ۵۵۰/۳، ۶۷۶-۶۷۷، ۶۵۹؛ چهارصد شاعر برگزیدهٔ پارسی‌گوی، ۶۷۵؛ رومی عصر شرح احوال و آثار علامه محمد اقبال، مقدمه از سعید نفیسی، تهران، معرفت، بی‌تا؛ فارسی پاکستانی و مطالب پاکستان‌شناسی، ۲۳۰-۲۳۲؛ شاعران پارسی‌گوی معاصر پاکستان، ۴۵۴-۴۶۱؛ فارسی‌گویان پاکستان، ۱/۲۲-۵۲۹؛ مجموعهٔ سخنرانیهای نخستین سمینار پیوستگی ایران و شبه قارهٔ هند، ۳۴۶-۳۴۷؛ مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی، ۳/۷۸۰-۷۸۱؛ «خواجه عبدالحمید عرفانی ادیب و محقق معاصر درگذشت» دانش، شمارهٔ ۲۰-۲۱، زمستان ۶۸- بهار ۱۳۶۹ش، صص ۲۶۳-۲۶۷؛ سبط حسن رضوی، مترجم مریم ناطق شریف، «فارسی در شبه‌قاره پس از ۱۳۲۶خ (سال تجزیه)»، نامهٔ پارسی، سال پنجم، شمارهٔ ۳، پاییز ۱۳۷۹ش، صص ۱۱۵-۱۱۶؛ رشید نیاز، «شعراى فارسی‌گوی سنیاکوت»، هلال، جلد ۹، شمارهٔ ۴، شمارهٔ مسلسل ۳۸، فروردین ۱۳۴۱، ص ۶۰.

عرفی شیرازی در شبه‌قاره / ۱۷۶۰

**عرفی شیرازی** (*or.fi-ye.ši.rā.zi*)، جمال‌الدین محمد، معروف به جمال‌الدین سیدی / جمال سیدی، پسر خواجه زین‌الدین علی بلو معروف به زین بلو، پسر جمال‌الدین سیدی ملقب‌به چادریاف، شیراز ۹۶۳ – لاهور ۹۹۹ق، شاعر ایرانی. پدرش گاه پیشوایی حومهٔ شیراز و گاه **داروغگی** آن شهر را بر عهده داشت، اما عبدالنبی فخرالزمانی در تذکرهٔ میخانه نوشته است که «در شهر

مذکور [شیراز] در دفترخانه‌های شاهی به شغلی از اشغال حکام آن‌جا اشتغال داشته.» برخی صاحبان تذکره همچون بندراین‌داس خوشگو (صاحب تذکرهٔ خوشگو)، قدرت‌الله گوپاموی (در نتایج‌الافکان)، هدایت (در مجمع‌الفصحا) و آذر بیگدلی (در آتشکده) به اشتباه عرفی را سید دانسته و نام او را سید جمال‌الدین ضبط کرده‌اند، اما او از سادات نیست. جمال‌الدین در شیراز بالید و سپس به کسب مقدمات علوم و ادب پرداخت. به هنر نیز علاقه‌مند بود. در موسیقی و ادوار و خط نسخ مهارت به‌دست آورد. فخرالزمانی از قول شمس‌الانام شیرازی، خالوی عرفی، گفته است که طبع وی از همان کودکی به شعر مایل شد و هر چه از او سر می‌زد، خالی از رتبه‌ای نبود. با شاعران همنشینی داشت و یاران اهل شیراز به او عرفی تخلص دادند. با معارف‌پروری و ادب‌پروری شاه‌تهماسب یکم صفوی (۹۳۰–۹۸۴ق) و شاه‌عباس یکم (۹۹۶–۱۰۳۸ق) بازار شعر و سخن رونقی بسزا یافته بود. در آن هنگام بیشتر غزل‌های بابافغانی طرح می‌شد و شاعرانی چون محتشم کاشی، وحشی بافقی و غیرتی که طرز وی را بسیار شوخ و سبک می‌پنداشتند، در آن‌ها غزل می‌گفتند. عرفی نیز در همان طرح‌ها غزل‌هایی می‌سرود و در مجالس عام مشاعره آن‌ها را می‌خواند. در پانزده سالگی در شعر شهرت فراوان یافته بود. در بیست سالگی صورتش پر از آبله شد. پس از چند سال درمان و بهبودی آبله‌ها، صورتش چنان تغییر شکل داده و آبله‌رو شده بود که هر که او را می‌دید از او متنفر می‌شد. این همان بلایی است که طرحی شیرازی (– ۹۹۶ق) دوست و هم‌محفل عرفی آن را آبلهٔ فرنگ نامیده است: «از آبلهٔ فرنگ این همنفسان – دیگر نتوان جمال سید را دید.» عرفی تا ۹۸۹ق، یعنی تا بیست‌وشش سالگی را در زادگاه خود گذراند. در این مدت در شاعری سرآمد شده و در دیار خود شهرتی به هم رسانده بود و در محفل شعرا حاضر می‌شد. یکی از محفل‌های ادبی شیراز که عرفی در آن حضور می‌یافت، دکان طراحنی میر محمود طرحی شیرازی بود که شعراى آن‌روزگار،همچون غیرتی شیرازی، عارف لاهیجی، قیدی شیرازی، قدری شیرازی، حسین کاشی، میر ابوتراب محروم رازی، تقیای شوشتری، رضای کاشی و اوحدی بلیانی در آن گرد می‌آمدند. در همین محفل بود که عرفی غزلی از دیوان امیرخسرو دهلوی طرح کرد و اوحدی بلیانی آن‌را جواب گفت. خالوی عرفی سبب بیرون رفتن عرفی را از شیراز همین زشتی عارض وی دانسته و گفته است که او سخت از این زشتی

## ادبیات

انوشه، حسن، ۱۳۲۴- ، *ژی‌راستار*، دانشنامهٔ ادب فارسی / به سرپرستی حسن انوشه – تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات، ۱۳۷۵- .

ج

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فییا.

ص.ع. به انگلیسی:

جلد اول این کتاب در سال ۱۳۷۵ توسط مؤسسه فرهنگی انتشاراتی دانشنامه و با همکاری معاونت امور فرهنگی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است.

مندرجات: ج. ۱. آسیای مرکزی –ج. ۲. فرهنگنامه ادبی فارسی (گزیده اصطلاحات، مضامین و موضوعات ادب فارسی) –ج. ۳. ادب فارسی در افغانستان –ج. ۴. ادب فارسی در شبه قاره (هند، پاکستان، بنگلادش).

۱. ادبیات فارسی. دایرةالمعارف‌ها. الف. ایران. وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی؛ سازمان چاپ و انتشارات. ب. عنوان.

۲ د ۸ الف / PIR ۳۳۲۱

۱۳۸۰

کتابخانه ملی ایران

(ج ۴) X - 048 - 422 - ISBN 964

(دوره) 7 - 142 - 422 - ISBN 964

An Encyclopedia of Persian Literature, Persian Literature in Subcontinent (India, Pakistan, Bangladesh)

۸ فا ۰۳

۲۸۶۱-۷۵ م

## Örfi-i Sirazi

'Orfi (1456-1591), Persian poet born in Shiraz. He was disfigured by smallpox and migrated to India, reaching Ahmadnagar in 1585. He then proceeded to Fathpur Sikri where he attached himself to Khān-khānān 'Abdorrahīm. Through him 'Orfi gained access to Akbar, whom he accompanied to Kashmir in 1588. He died suddenly in 1591 and was buried in Lahore, but was transferred later to Najaf. 'Orfi has composed two *maṣnavīs* (qv), the *Majma' ol-abkār* and the incomplete *Farhād o Shirin*. But his fame rests upon his *qaṣidas* (qv) which contain 'new and original combinations of words, fine metaphors and a congruity of topics' (Shiblī). When his first *dīwān* (qv) was lost he boasted of being able to easily produce many more. His *ghazals* (qv) are powerful in feeling. 'Orfi has often been blamed for the intolerable arrogance he displays in his poems; but exaggerated self-praise in *qaṣidas* is traditional. His *qaṣidas* are among the most enrapturing poems in Persian poetry and, in spite of their difficulty, often convey a feeling of his innate fire in both passion and despair. Many commentaries have been written on them (ie by Munīr Lahōrī). He influenced Turkish poetry, where five commentaries exist. His powerful imagery inspired the poets of the Indian style (qv) up to Ghālib (see Vol. II). AS

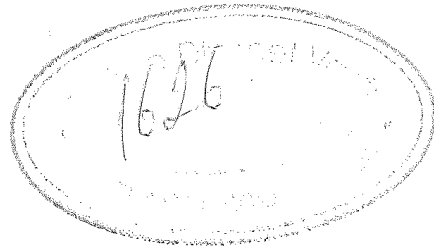
Annemarie Schimmel

## Архетипно-символистический Разбор Романа "Османджик"

Тарык ОЗДЖАН, к. н., доцент<sup>1</sup>

**Резюме.** Теория об архетипах Карла Густава Янга- одного из знаменитых представителей современной психологии- упрощает разбор литературных текстов, таких как эпос и сказка; а также помогает выявлению важных следов истории человечества и народа, которому текст принадлежит. Исследования показывают, что архетипы в изменённом облике продолжают занимать место в таких литературных видах как современный роман и рассказ. В этой статье мы рассмотрели роман знаменитого романиста Тарыка Бугры "Османджик" в архетипном подходе и попытались при этом применить основы нового метода анализа на современном романе.

**Ключевые слова:** архетипы, Тарык Бугра, "Османджик", роман.



<sup>1</sup> Фыратский университет, факультет естественных и гуманитарных наук, кафедра турецкого языка и литературы, Элязык-Турция

## Şîraz'dan Hindistan'a Örfî'nin Sergüzeşti ve Klâsik Türk Şiirinde Örfî-i Şîrâzî

Yard. Doç. Dr. Necip Fazıl DURU\*

**Özet :** Türk edebiyatında ilk kez XVII. yüzyıl şairi Nef'î tarafından keşfolunan Sebki-Hindî üslûbunun önemli isimlerine Örfî, hem bahsi geçen yüzyıl hem de daha sonraki yüzyıl Türk şairleri üzerinde önemli bir tesir bırakmış; Türk şiirinin kendini bulmaya başladığı bir yüzyılda bile, şairlerin zihinlerinde yer alan bir isim olma özelliğini muhafaza etmiştir. Bir çok Türk şairinin zirve kabul ettiği Örfî; şiirleriyle güldestelerde yer almış; beğenilen gazellerine ilaveler yapılmış; müşkil beyitleri ve özellikle bazı kasideleri şerh edilmiştir. Eleştirmenlere göre Örfî, Türk şiirinde en çok etkili olmuş Acem şairlerinden biridir.

Bu çalışma ile, hem klâsik Türk şairlerinin şiirlerinden hareketle Örfî'nin XVII. yüzyıldan itibaren Türk şairleri üzerindeki etkisi tespit edilmeye çalışılmış hem de Örfî'nin Sergüzeşt'i ana hatlarıyla değerlendirilmiştir.

**Anahtar Kelimeler :** Örfî-i Şîrâzî, Feyzî-i Hindî, İnan Edebiyatı, şiir, Klasik Türk Şiiri, etki.

17. yüzyıl klâsik Türk şiirine bir üslûp olarak taşınan Sebki-Hindî ekolünün temsilcilerinden Örfî-i Şîrâzî'nin Hindistan'da geçen günleri; devlet adamları ve şairlerle özellikle de Feyzî-i Hindî ile olan ilişkileri, Nâsır Beg'in biraderi Vakârî tarafından Saruhan Çelebi'ye anlatılmış; Çelebi de bunları *Münşe'ât* defterinde değerlendirmiştir. Bu çalışma ile, Örfî'nin sergüzeşti Eski Türk Alfabesinden, kullandığımız alfabeyle aktarılmış; giriş kısmında ise Örfî'nin Türk edebiyatı ve şairleri üzerindeki etkisi tespit edilmeye çalışılmıştır.

\* Ondokuz Mayıs Üniversitesi Ordu Fen-Edebiyat Fakültesi Türk Dili ve Edebiyatı Bölümü - ORDU  
nfduru@hotmail.com

## SOME UNKNOWN QASIDAS OF 'URFI OF SHIRAZ

Urfi-i Shiraz

SAYYID NAI'MUDDIN\*

'URFI<sup>1</sup> (d: 999 A.H./1590 A.D.) is in many respects a unique poet in the Persian language. Though born and brought up in Iran he is more appreciated in India (to which he had migrated) and Turkey.<sup>2</sup> Unlike other *qasida*-writers in Persian, this great panegyrist, while praising the kings to the skies, did not lend himself to be treated as a mere bard but claimed equality and even friendship with them. He was, it seems, the first *qasida*-writer to condemn the 'bread-relationship' (تملق نانی), as he calls it in one of his *qasidas*, given in the following pages, and to claim a 'soul-relationship' (تعلق جانی) with the nobles and kings whom he eulogised.

His poetry is saturated with the courage of his convictions, independence of spirit and love of freedom and high ideals—qualities which are not often seen in the Persian poets in general. It is especially the dynamic characteristics of his poetry which make a modern philosopher-poet like Muhammad Iqbal prefer him to Hafiz-i-Shirazi.<sup>3</sup>

1. For an account of 'Urfi's life and critical appreciation of his poetry see Shibli: *Shi'ru'l 'Ajam*, vol. III, pp. 66-107, Anwaru'l Matab'i Lucknow, 1922.
2. Read and admired till the beginning of the present century in Turkey, 'Urfi has been a constant source of inspiration and competition to the Turkish poets who came after him. Nef'i, the greatest Turkish poet of the 17th century, is especially seen vying with him. For a comparative study of these two poets see the present writer's thesis: "*Nef'i and Iranian Poetry*", (unpublished), Ankara University, 1953.

3. زنده از صحبت حافظ گریز باده زن با عرفی هنگامه خیز

(*Asrar-i-Khudi*, First edition, 1915).

03 MAR 2017

\* Dr. Sayyid Nai'muddin M. A. Ph. D. (in Persian and Urdu), Reader and Head of the Department of Persian and Urdu, Government College, Amravati

Nagpur



نجم الرشید

استاد زبان و ادبیات فارسی

دانشگاه بلوچستان - کریته

## عرفی شیرازی

(۹۶۳ ه. ق - ۹۹۹ ه. ق) (۱)

سید جمال الدین محمد عرفی شیرازی، از بزرگترین شاعران قرن دهم بود، نام پدرش را خواجه بلو ساکن محله کوچه سختویه دانسته اند. (۲) در شیراز ولادت یافت و قسمتی از زندگی را در آنجا گذراند و تا سال ۹۸۹ در وطن بود و سپس از آنجا در ۹۹۰ بدکن رفت (۳) و از آنجا عازم فتحپور شد و در آنجا با فیضی شاعر معروف آشنا گشت. فیضی او را در خانه خود نگاه داشت و منتهای مهربانی را درباره اش کرد و بوسیله او با مسیح الدین حکیم ابوالفتح که از دانشمندان معروف بود آشنا شد و پس از مرگ او بخدمت عبدالرحیم خانخانان سپه سالار معروف هندوستان پیوست و چندی با او در حیدرآباد بود و سپس بدریار جلال الدین اکبر رفت و در سال ۱۰۵۸۹/م ۹۹۷ ه. ق در التزام رکاب او به کشمیر رفت. (۴) سر انجام در ۹۹۹ ه. ق در لاهور درگذشت (۵) و همانجا او را بخاک سپردند. گویند آخر الامر استخوان او به نجف اشرف بردند و مرقد او در نجف معروف بوده است. (۶)

بکاووش مژه از گور تا نجف بروم

اگر به هند بخاکم کنی وگر به تنار (۷)

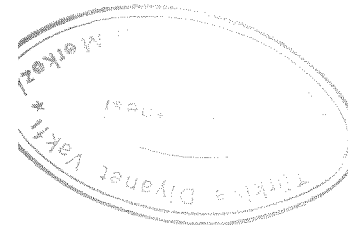
در ساره وجه تسمیه عرفی نوشته اند چون پدرش در شیراز بدعاوی حقوقی و جزائی مردم رسیدگی می کرده و تصدی دیوان محاکمات را داشته، باین مناسبت این اسم را برای خود انتخاب کرده

## شاعر مشرق علامه دکتر محمد اقبال

یاد ایامیکه از هندوستان بودیم ما در جهان لاله و گل خانه صیاد بود دوستان رفتند دنبال امیر کاروان شیخ باوه گو بدین مصطفی کاری نداشت روز در مسجد زایمان گفتگوها داشتیم هرگیزی از قصه زلف و کسر فارغ شدیم بی حیر گشتیم از خمخانه ویران خویش پی به پی از گرمی سوز نمان میسوختیم ناگهان در بزم ما مردی جوان سالی رسید گفت ای یاران مرا کاری بچنگ و تار نیست شهر دین رونق نگیرد از دکان وعظ و بند گاه روی دار باشد گاه بر اوج سریر مرغ خوش صورت که در کج نفس دارد مقام اینکه در آویزش دین و وطن گم گشته ای جان چسان باز برای حفظ ملک دیگران از فروغ علم و عقل و مال میناید فرنگ خویش را شناس و درس از حکمت قرآن بگیر داد این پیغام و سر در زیر خاکستان نهاد

## پند ابوذر غفاری (رض)

ابوذر گفت: ای یاران زروسیم امتحان ماست بدانی حرص ملک و مال ها از دشمنان ماست خدا هر طفل را عور آفرید و شیر مادر داد لباس و قوت در دنیا برای حفظ جان ماست حکومت بهر آرام و سکون آدمی باشد خلافت ناقه امت، خلیفه ساریان ماست" شود انسان بزرگ و ارجمند از ارزش کارش که این حق است و فکر ماسوا وهم و گمان ماست اگر حاکم زبیت المال بیجا یک درم گیرد نبی (ص) فرمود این توهین قانون و زبان ماست وگر ظالم زند تیر ستم بر سینه مردم خلاف ظلم بر خیزد کاین شایان شان ماست رضای حق رضای دوستان حق بود عشرت همین حکم خداوند و رسول (ص) راهدان ماست



18 EKİM 1996

145360

T.C.

GAZİANTEP ÜNİVERSİTESİ  
SOSYAL BİLİMLER ENSTİTÜSÜ

TÜRK DİLİ VE EDEBİYATI/ESKİ TÜRK EDEBİYATI

URFİ'NİN KASİDELERİNE YAPILAN TÜRKÇE ŞERHLER

Türkiye Diyanet Vakfı İslâm Araştırmaları Merkezi Kütüphanesi	
Dem. No:	145360
Tas. No:	891.5 YIL. U

Ozan YILMAZ

Danışman: Prof. Dr. Muhsin MACİT

YÜKSEK LİSANS TEZİ

GAZİANTEP  
Mayıs, 2004, VIII+476 s.

17 AĞU 2006

*al-‘ashā’ir al-urdunniyya*, ‘Ammān 1987; F.H. Stewart, *Bedouin boundaries in central Sinai and the southern Negev*, Wiesbaden 1986 (on inter-tribal litigation); idem, *Schuld and Haftung in Bedouin law*, in *Zeitschrift der Savigny-Stiftung für Rechtsgeschichte, Germanistische Abteilung*, cvii (1990), 393-407 (on the guaranty); idem, *The woman, her guardian and her husband in the law of the Sinai Bedouin*, in *Arabica*, xxxviii (1991), 102-29; idem, *Honor*, Chicago 1994; *Bedouin law*, special issue of *Ha-Mizrah he-Hadash*, xxxiii (1991) (in Hebrew); A. Layish, *Divorce in the Libyan family*, New York 1991; idem, *Legal documents on Libyan tribal society*, Wiesbaden 1997; I. Zilberman, *Palestinian customary law in the Jerusalem area*, in *Catholic University Law Review*, xlv (1996), 795-811. (F.H. STEWART)

URFA [see AL-RUHĀ].

URFĪ SHĪRĀZĪ, Persian poet of the later 10th/16th century (d. 999/1591); the earliest sources give his name as Djamāl al-Dīn Muḥammad Sīdī (= Sayyidī).

He was born in Shīrāz in 963/1555-6 to an official of the provincial judiciary, Zayn al-Dīn ‘Alī Balawī, taking his *takhalluṣ* from his father’s work with matters of customary law (*urf*). ‘Urfī became a leading figure in the literary life of the city. Awḥādī Balyānī provides a first-hand account of the poetic circle of Mīr Maḥmūd-i Tarḥī, where ‘Urfī vied with poets such as Ghayratī (see Gulčīn-i Ma‘ānī, *Kārwān-i Hind*, ii, 959-69) in composing responses to the *ghazals* of Bābā Fīghānī [q.v.]. ‘Urfī’s literary fame soon spread across Persia. His talent was recognised by Muḥta-ṣham-i Kāshānī, and he corresponded with Waḥshī-i Bāfkī [q.v.]. Like many of his contemporaries, ‘Urfī was attracted by the rich patronage of the Mughal courts and sailed for India in 992/1584. Although he proved his talent in the literary circle of Aḥmadnagar, his arrogance soon made him unwelcome, and he moved on to the imperial capital of Faṭḥpūr Sīkrī. There he was well received by Fayḍī [q.v.], the leading poet of Akbar’s court, whom ‘Urfī accompanied on campaign to the Panḍjāb in 994/1585. Through Fayḍī, ‘Urfī became acquainted with Masīḥ al-Dīn Ḥakīm Abu ‘l-Faṭḥ Gīlānī (see Gulčīn-i Ma‘ānī, *op. cit.*, i, 13-15), who, until his death in 997/1589-90, was the poet’s principal supporter and patron. ‘Urfī then joined the entourage of the Mughal statesman, general, and patron of letters Mīrzā ‘Abd al-Raḥīm Khān-i Khānān [q.v.]. He held ‘Urfī in great esteem and introduced him into the service of Akbar and his son Salīm (later Djahāngīr [q.v.]). ‘Urfī did not enjoy his new status for long: he died of dysentery in Lahore in Shāhwāl 999/August 1591. Some thirty years later, his remains were disinterred and reburied in Naḍjaf.

Despite dying young, ‘Urfī had a great impact on his contemporaries through the force of both his personality and his poetry. Perhaps in part because he was disfigured by smallpox in his twenties, ‘Urfī was hypersensitive, quick to take offence and to return the same with a ready wit and sharp tongue. Massively self-conceited, ‘Urfī judged his poetry superior not only to that of his contemporaries but to that of the greatest masters of the past. Even the normally mild-mannered Naẓīrī [q.v.] found occasion to condemn ‘Urfī’s arrogance. However exaggerated, ‘Urfī’s lofty estimation of his own talents was not unfounded. His poetry enjoyed great popularity in his lifetime throughout the Persian-speaking world and played a crucial role in the development of the *shūwa-yi tāza* (“fresh style,” now commonly called the “Indian style”). His style has been praised for its forceful, yet fluent diction, the invention of new expressions, con-

tinuity of theme, and innovative similes and metaphors.

Among ‘Urfī’s works, his *kaṣīdas* have met with the greatest critical acclaim. They have perhaps unjustly overshadowed his *ghazals*, which often demonstrate a powerful command of language and subtlety of thought and imagery. His *diwān* also includes *kiṭās* and *rubā’īs*. ‘Urfī composed a short *sākt-nāma* and began work on two other *mathnawīs*, *Maḍjma’ al-abkār* and *Farḥād wa Shīrīn*, but both remained unfinished at his death. He also wrote a short prose treatise entitled *Nafsiyya*. Despite his talent and significance, the text and contents of ‘Urfī’s *diwān* remain unsettled. ‘Urfī collected and disseminated his own works in 996/1588. On his death, he handed his manuscripts over to the library of ‘Abd al-Raḥīm Khān-i Khānān, and these were assembled and edited by the poet Sirādjā-yi Iṣfahānī and disseminated with an introduction by ‘Abd al-Bāktī Nāḥāwandī in 1024/1615. Muḥammad ‘Alī has cast doubt on the authenticity of many of the *ghazals* in this version of the *diwān*; his judgement is based on literary quality and not on philological grounds and has been questioned by Gulčīn-i Ma‘ānī (*Maykhāna*, 215 n. 2) and Muḥammad al-Ḥaḥḥ Anṣārī. In an important series of essays, Anṣārī has uncovered a number of previously unpublished works and laid the foundation for a scholarly edition of ‘Urfī’s works.

*Bibliography:* For a list of *tadhkira* sources, see Dh. Šafā, *Tārīkh-i adabiyāt dar Irān*, Tehran 1364 *sh.*/1985, v/2, 799-814. The most important of these sources are collected and quoted at length in A. Gulčīn-i Ma‘ānī, *Kārwān-i Hind*, Mashhad 1369 *sh.*/1990, ii, 872-90 (including the otherwise unpublished notices on ‘Urfī from Awḥādī Balyānī’s *Arafāt al-‘ashūqīn* and Taḳī Kāshī’s *Khulāṣat al-shu‘arā*). See also Fakhr al-Zamānī Ḳazwīnī, *Tadhkira-yi Maykhāna*, ed. Gulčīn-i Ma‘ānī, Tehran 1340 *sh.*/1961, 215-34. Among the secondary sources, see Browne, *LHP*, iv, 241-9; M. Shibli-Nu‘mānī, *Shi‘r al-‘Adjam*, tr. M.T. Fakhr-i Dā‘ī Gīlānī, Tehran 1334 *sh.*/1955, iii, 66-111; Muḥammad ‘Alī, *Urfī of Shīrāz*, in *IC*, iii (1929), 96-125; Rypka, *Hist. of Iranian literature*, 299; and M. al-Ḥ. Anṣārī, *Urfī Shīrāzī*, Lucknow 1974 (in Urdu). For a listing of the many, widely dispersed manuscripts of ‘Urfī’s works, see A. Munzawī, *Fihrist-i muskhaḥā-yi khattī-yi Fārsī*, iii, 1881-3 (*kulliyāt*) and 2437-42 (*diwān*). His *diwān* and *kaṣā’id* have been frequently lithographed in India; for a full listing, see *Fihrist-i kitābhā-yi ḥāṭī-yi Fārsī*, i, col. 1550, and ii, cols. 2533-4. A printed edition of the *diwān*, edited by Ghulām Ḥusayn Djawāhīrī Waḍjīdī, was published in Tehran in 1339 *sh.*/1960.

(P.E. LOSENSKY)

ÜRGENÇ, a city in the delta region of the Amū Daryā [q.v.] or Oxus river of Khārazm [q.v.] which was for some four centuries, from Mongol times onwards, the capital of the province.

After the Mongols had totally destroyed the former capital of Khārazm, Gurgandj [q.v.] in 618/1221, the conquerors founded a new city on a nearby site, presumably that of “Little Gurgandj”, three *farsakhs* from the old capital. Under the *pax mongolica*, Ürgenç speedily became a populous and flourishing commercial centre (see Barthold, *Turkestan down to the Mongol invasion*, 457; idem, *A short history of Turkestan*, in *Four studies on the history of Central Asia*, i, Leiden 1956, 44). The Great Khān Ögedey’s governor of Khurāsān, Čin Temür, had previously been *baskak* or governor of Khārazm with his seat at Ürgenç (Djuwaynī-Boyle, ii, 482, 491). European travellers at this time speak of Ürgenç’s brisk trading activity, and it was also a cultural centre, where Mu‘tazilī scholars worked until

Urfi-i Shirazi

⊕

17 OCT 2001

*al-‘ashā’ir al-wadūniyya*. ‘Ammān 1987; F.H. Stewart, *Bedouin boundaries in central Sinai and the southern Negev*, Wiesbaden 1986 (on inter-tribal litigation); idem, *Schuld and Haftung in Bedouin law*, in *Zeitschrift der Savigny-Stiftung für Rechtsgeschichte, Germanistische Abteilung*, cvii (1990), 393-407 (on the guaranty); idem, *The woman, her guardian and her husband in the law of the Sinai Bedouin*, in *Arabica*, xxxviii (1991), 102-29; idem, *Honor*, Chicago 1994; *Bedouin law*, special issue of *Ha-Mizrah ha-Hadash*, xxxiii (1991) (in Hebrew); A. Layish, *Divorce in the Libyan family*, New York 1991; idem, *Legal documents on Libyan tribal society*, Wiesbaden 1997; I. Zilberman, *Palestinian customary law in the Jerusalem area*, in *Catholic University Law Review*, xlv (1996), 795-811. (F.H. STEWART)

URFA [see AL-RUHĀ].

URFĪ SHĪRĀZĪ, Persian poet of the later 10th/16th century (d. 999/1591); the earliest sources give his name as Djamāl al-Dīn Muḥammad Sīdī (= Sayyidī).

He was born in Shīrāz in 963/1555-6 to an official of the provincial judiciary, Zayn al-Dīn ‘Alī Balawī, taking his *takhalluṣ* from his father's work with matters of customary law (*urf*). Urfī became a leading figure in the literary life of the city. Awḥadī Balyānī provides a first-hand account of the poetic circle of Mīr Maḥmūd-i Ṭarḥī, where Urfī vied with poets such as Ghayratī (see Gulčīn-i Ma‘ānī, *Kārwan-i Hind*, ii, 959-69) in composing responses to the *ghazals* of Bābā Fighānī [q.v.]. Urfī's literary fame soon spread across Persia. His talent was recognised by Muḥta-ṣham-i Kāshānī, and he corresponded with Waḥshī-i Bākī [q.v.]. Like many of his contemporaries, Urfī was attracted by the rich patronage of the Mughal courts and sailed for India in 992/1584. Although he proved his talent in the literary circle of Aḥmadnagar, his arrogance soon made him unwelcome, and he moved on to the imperial capital of Faṭḥpūr Sikrī. There he was well received by Fayḏī [q.v.], the leading poet of Akbar's court, whom Urfī accompanied on campaign to the Panḏjāb in 994/1585. Through Fayḏī, Urfī became acquainted with Masīḥ al-Dīn Ḥakīm Abu ‘l-Faḥ Gilānī (see Gulčīn-i Ma‘ānī, *op. cit.*, i, 13-15), who, until his death in 997/1589-90, was the poet's principal supporter and patron. Urfī then joined the entourage of the Mughal statesman, general, and patron of letters Mīrzā ‘Abd al-Raḥīm Khān-i Khānān [q.v.]. He held Urfī in great esteem and introduced him into the service of Akbar and his son Salīm (later Dījahāngīr [q.v.]). Urfī did not enjoy his new status for long: he died of dysentery in Lahore in Shawwāl 999/August 1591. Some thirty years later, his remains were disinterred and reburied in Naḏjaf.

Despite dying young, Urfī had a great impact on his contemporaries through the force of both his personality and his poetry. Perhaps in part because he was disfigured by smallpox in his twenties, Urfī was hypersensitive, quick to take offence and to return the same with a ready wit and sharp tongue. Massively self-conceited, Urfī judged his poetry superior not only to that of his contemporaries but to that of the greatest masters of the past. Even the normally mild-mannered Naẓīrī [q.v.] found occasion to condemn Urfī's arrogance. However exaggerated, Urfī's lofty estimation of his own talents was not unfounded. His poetry enjoyed great popularity in his lifetime throughout the Persian-speaking world and played a crucial role in the development of the *shīwa-yi tāza* ("fresh style," now commonly called the "Indian style"). His style has been praised for its forceful, yet fluent diction, the invention of new expressions, con-

tinuity of theme, and innovative similes and metaphors.

Among Urfī's works, his *kaṣīdas* have met with the greatest critical acclaim. They have perhaps unjustly overshadowed his *ghazals*, which often demonstrate a powerful command of language and subtlety of thought and imagery. His *diwān* also includes *kiṭās* and *rubā‘īs*. Urfī composed a short *sākī-nāma* and began work on two other *mathnawīs*, *Maḏjma‘ al-abkār* and *Farḥād wa Shīrīn*, but both remained unfinished at his death. He also wrote a short prose treatise entitled *Nafsiyya*. Despite his talent and significance, the text and contents of Urfī's *diwān* remain unsettled. Urfī collected and disseminated his own works in 996/1588. On his death, he handed his manuscripts over to the library of ‘Abd al-Raḥīm Khān-i Khānān, and these were assembled and edited by the poet Sirādjā-yi Iṣfahānī and disseminated with an introduction by ‘Abd al-Bākī Nahāwandī in 1024/1615. Muḥammad Ali has cast doubt on the authenticity of many of the *ghazals* in this version of the *diwān*; his judgement is based on literary quality and not on philological grounds and has been questioned by Gulčīn-i Ma‘ānī (*Maykhāna*, 215 n. 2) and Muḥammad al-Ḥaḥḥ Anṣārī. In an important series of essays, Anṣārī has uncovered a number of previously unpublished works and laid the foundation for a scholarly edition of Urfī's works.

*Bibliography*: For a list of *tadhkira* sources, see Dh. Ṣafā, *Tārīkh-i adabiyāt dar Irān*, Tehran 1364 *sh.*/1985, v/2, 799-814. The most important of these sources are collected and quoted at length in A. Gulčīn-i Ma‘ānī, *Kārwan-i Hind*, Mashhad 1369 *sh.*/1990, ii, 872-90 (including the otherwise unpublished notices on Urfī from Awḥadī Balyānī's *‘Arafāt al-‘ashīkīn* and Taḳī Kāshī's *Khulāṣat al-shū‘arā‘*). See also Faḥr al-Zamānī Ḳazwīnī, *Tadhkira-yi Maykhāna*, ed. Gulčīn-i Ma‘ānī, Tehran 1340 *sh.*/1961, 215-34. Among the secondary sources, see Browne, *LHP*, iv, 241-9; M. Shīblī-Nu‘mānī, *Shī‘r al-‘Adjam*, tr. M.T. Faḥr-i Dā‘ī Gīlānī, Tehran 1334 *sh.*/1955, iii, 66-111; Muḥammad Ali, *Urfī of Shīrāz*, in *IC*, iii (1929), 96-125; Rypka, *Hist. of Iranian literature*, 299; and M. al-Ḥ. Anṣārī, *Urfī Shīrāzī*, Lucknow 1974 (in Urdu). For a listing of the many, widely dispersed manuscripts of Urfī's works, see A. Munzawī, *Fihrist-i nushkhahā-yi khattī-yi Fārsī*, iii, 1881-3 (*kullīyyāt*) and 2437-42 (*diwān*). His *diwān* and *kaṣā‘id* have been frequently lithographed in India; for a full listing, see *Fihrist-i kitābhā-yi ḥāṭī-yi Fārsī*, i, col. 1550, and ii, cols. 2533-4. A printed edition of the *diwān*, edited by Ghulām Ḥusayn Dījawāhīrī Wadīdī, was published in Tehran in 1339 *sh.*/1960.

(P.E. LOSENSKY)

ÜRGENÇ, a city in the delta region of the Amū Daryā [q.v.] or Oxus river of Khārazm [q.v.] which was for some four centuries, from Mongol times onwards, the capital of the province.

After the Mongols had totally destroyed the former capital of Khārazm, Gurgandj [q.v.] in 618/1221, the conquerors founded a new city on a nearby site, presumably that of "Little Gurgandj", three *farsakhs* from the old capital. Under the *pax mongolica*, Ürgenç speedily became a populous and flourishing commercial centre (see Barthold, *Turkestan down to the Mongol invasion*, 457; idem, *A short history of Turkestan*, in *Four studies on the history of Central Asia*, i, Leiden 1956, 44). The Great Khān Ögedey's governor of Khurāsān, Čīn Temūr, had previously been *baskak* or governor of Khārazm with his seat at Ürgenç (Djuwaynī-Boyle, ii, 482, 491). European travellers at this time speak of Ürgenç's brisk trading activity, and it was also a cultural centre, where Mu‘tazilī scholars worked until

IC  
1956

Özlem Shirazi

## تشریح احوال و افکار

### عرفی شیرازی

نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو

زمان تولد سیدی جمال الدین محمد عرفی (نیمه دوم قرن دهم هجری) مقارن است با استقرار کامل صفویه در ایران. در آن زمان، و از مدتها پیش، شاعران آزاده و قلندر مشرب ایرانی راه هند را در پیش می گرفتند و در آن محیط پرتنوع که از نظر آب و هوا، فراوانی نعمت و ثروت، آزادی افکار و رفتار و گفتار، و امکان بروز استعدادها و پیدا کردن دوستان صاحبدل و حامیان اهل فکر و فهم و صاحب قدرتان و توانگران متفنن و صاحب ذوق، بهشتی بی رقیب بود مراد خویش را می یافتند. عرفی نیز از آن پس که در ایران مشق شاعری کرده و نامی برآورده بود، در جوانی به هند رفت (۹۸۹ هـ ق) و در آنجا نخست مهمان فیضی (متوفی ۱۰۰۴) ملك الشعراى دانشمند دربار اکبر شاه تیموری شد. در این موقع سن او را بین بیست

07 MAYIS 1993

ORFĪ :

BILGRAMI, Sāhl : Urdu šarh-i qasa'id-i 'Urfī. Lahore 1945.  
388 p.

MUHAMAD ABBAS (transl.) : Kasaid-i Urfi. Translated and  
annotated by Moulavi Muhammad Abbas. 1908.

QASMI, Sharif Hussain : A psychological study of Urfi and  
his works: Qasidas and ghazals. *Indo-Iranica* 25ii(1972)  
pp. 105-121.

Kitapsihasi-yi Īran, c. VII (1366 H.S.) Tehran,

s. 984-985

## رقعاتی چند از مولانا عرفی شیرازی

هنگام تحصیل در " دانشگاه تهران " مجموعه ای خطی به شماره ۳۰۹۸ در کتابخانه مرکزی آن دانشگاه توجه مرا به خود معطوف داشت. آن را مطالعه و یادداشت‌هایی برداشتم. اکنون چون به آن یادداشت‌ها جز رونویسی رقعاتی چند از برخی مشاهیر، دسترسی ندارم فکر کردم که چاپ همین اندک هم برای پژوهشگران زبان و ادبیات فارسی سودمند باشد و شاید کسی بتواند از آن در کارهای پژوهشی خود بهره‌ای ببرد. از فصلنامه دانش نیز که اسباب این کار را فراهم آورد سپاسگزارم. اینک رقعه‌ها:

رقعه خانخانان به مولانا عرفی شیرازی (م ۹۹۹ هـ)

بار فطنت و دوست فطرت ملا عرفی ارکوفت ظاهری و کلفت باطنی  
قرین خاطر قدردان تصور نموده خبر چگونگی طبیعت سحر آفرین خود را  
موقوف به رسیدن هر روزه نداشته اطلاع می داده باشند حضرت حق سبحانه  
و تعالی در خیر و شر و نیک و بد غیر صلاح حال ظاهری و باطنی بنده خود  
نخواست است چون حوصله‌ها در خور بشریت است به همین قدر محنت بسند  
نموده صحتی عاجل نصیب کند و از خیرهایی که بگوشش نرسیده و از آنچه  
بتازگی بزبان شما جاری گشته بفرستند که باعث خوشحالی خاطر خواهد بود  
واندک گرانی که این سلسله علیه رضا را پیش آمده بود، رفع شد.

جواب رقعه مزبوره از مولانا عرفی رحمة الله تعالی

صاحب! خداوندگارا! امتداد حرمان گفت و شنود حاضرانه مولد سوء  
ادب گردیده ارائه تصدیع مکالمه غایبانه به وسیله ترجمان قلم از دل برانگیخته  
هر چند زبان ادب بدین بیت که

خبر نیافته عرفی ز طبع نازک دوست      زبان بکز قلم اینجا چه جای مکتوبست  
ناطق می گردد، اشتیاق مکالمت اشفاق بی اندازه آن خداوند را منظو [ر] داشته

تجاهل می ورزد. اکنون اگر وقایع مراتب بیماری و تکسرات گوناگون نوشته  
آید به اطناب انجامیده، موجب ملال خاطر قدسی مخاطر می گردد. چند کلمه از  
وقایع حالت نزع که پلگانگان [یگانگان] را هول و دهشت و آشنایان را من  
وسلوی می افزاید، نوشته می گردد. قدم بر آخرین نقطه ارتحال که محل انتقال  
است گذاشته، مراجعت واقع شده.

صاحب! چگویم، سررشته معامله دل و زبان از دست رفته را آنچه دل بران  
ناطق بود، خلاف آن بزبان جاری می شد و آنچه زبان بران ناطق می گشت ضد آن  
برضمیر دل می گذشت. اگر موافقت نطق دل و زبان توجه نموده می شد قوت  
تمیز از حفظ هیات اتفافی عاجز آمده، شیوه تعطیل برمی گرفت و صورت  
معقولیت از هر دو برمی خاست. افاعی اعمال سیئه را که هر یک در مقام لهُو و  
لعب دیبای فریب در پوشیده حوری و رضوانی می نمودند از پوست برآمده، زهر  
ندامت در کام مرارت فرجام می ریختند. اطفال اعمال حسنه را که انتظار تولد  
ایشان در رحم مفاک [؟] گردیده بود یک یک به بوی مودت زنده گردیده تشنیع  
متولد نشده مردن خود بیش یک یک از حواس و قوی برده سجل تقصیری برمن  
راست می کردند. طغیان مرض احتمال شفا را از شهر بند مزاج سیلی زنان سر به  
صحرای آوارگی داده، امید صحت پیرهن تسلی رابه نیل یأس در کشیده، آرایش  
حلقه ماتمیان گردیده، وهم را چه دیدم خفاش که چاشتگاه از هیبت صدایی  
بیدار گشته از خوابگاه سراسیمه پرواز می نمود. فی الحال از تابش نور بر خاک  
فتور افتاده که از بی پروازی خویش باشقاوت خود راز گوید.

عقل را چه دیدم دانشمند مصرع که صرع برخاسته دهشتناک به رسو نگردد  
تقاضای دانش خواهد که زبانش بقول حق برگشاید، استیلاء نشاء صرع زبانش  
در زیر دندان زجرخاید. دنیا مثال پیراهن کثیفی که کشمیری بیماری از تن  
برآورده افکنده باشد موجب نفرت جان گردیده آخرت مثابه هاتقی که هر دم  
ندایی در دهد و خواهد که وجودش مشاهده نباشد دم به دم جان سراسیمه خود  
خوانده و خود را بوی بنموده و داغ هستی مانند پیغام درشت در زبان قاصد

- Örfî: Şirâzî

### 59. 'Urfî

Muhammad b. Zainuddîn 'Alî b. Camâluddîn, aus Şirâz. Geboren 963/1555-6, gestorben 999/1590-1.

*Literatur:* Agha Muhammad 'Alî: 'Urfî of Shiraz, „IC“ 3/1929, 96-125; Duda, H. W.: Ferhad und Schirin, Prag 1933; Muh. 'Alî Dâ'îslam: 'Urfî i Şirâzî, „Armagân“ 9, 321-30, 438-47, 489-97; Šiblî, Ši'r ul-'Acam 3, 66-111; weitere Angaben Ateş, FME 490f.

*Werke:* Die *Kulliyât* des 'Urfî setzen sich aus folgenden Teilen zusammen:

59.1. *Diwân*, bestehend aus *Qašā'id*, Strophengedichten (Tarkîbband, Tarcî'ât, Musammaṣ), *Muqaṭṭa'ât*, *Maṭnawîs*, *Ġazals*, *Rubā'îs* und Einzelversen, resp. Lobgedichten, *Fahrîyât*, religiösen und besinnlichen Gedichten (*Tauhîd*, *Na'î*, *Manqibat 'Alî*, *Našîḥat*, *Hasb i ḥâl*), Beschreibungen, Liebes-, Schmäh- und Gelegenheitsgedichten, Rätsele und Chronogrammen. Zu den Ausgaben des *Diwân*s vgl. Mušâr, KČF 744.

59.2. *Macma' ul-abkâr*, *Maṭnawî* im Sinn und Geist von Nižâmîs *Maxzan ul-asrâr*. Anfang:

بسم الله الرحمن الرحيم ° موج نخست است ز بحر قدیم

59.3. *Sāqî-nāma*. Anfang:

بیا ساق این تشنگی را بسنج

59.4. *Farhād u Širîn*, *Maṭnawî* im Sinne der höfischen Romanze einer Xamsa. Anfang:

خداوندا دلم بی نور تنک است

59.5. *Maṭnawî über den hungrigen Derwisch*. Anfang:

روزی از کوجه ما درویشی

(59.6. Prosaschriften, darunter die *Dibāče Nafs i nafs* und einige Briefe. In der zu beschreibenden Handschrift nicht belegt).

Eine Ausgabe der *Kulliyât* besorgte Ġulām Ḥusain i Cawāhirî, Teheran 1962.

### Kulliyât

3846

210 Fol. 28,2 × 18,3 (21,3 × 7,4) cm. 2 Kol. 23 Z. Halblederband. Nasta'liq. Plätze für Überschriften leer.

1) 1b-165a: *Diwân* (59.1).

a) 1b-51b: *Qašā'id*, alphabetisch. Anfang:

اقبال کرم میگزرد ارباب همم را

b) 51b-54a: *Tarkîbband*. Anfang:

نوی مدح که سنجی دلا مبارک باد

c) 54a-56a: *Tarcî'band*. Anfang:

ای حسن تو برتر از جه وجون

Refrain:

جون دست نمیدهد وصال

d) 56a-63a: *Muqaṭṭa'ât*. Anfang:

ای دل راهزن که از عرشم ° بخصیض ثری فرستادی

e) 63b-149a: *Ġazalîyât*, alphabetisch. Anfang:

تحفة مرهم نخواهد خاطر افکار ما

f) 149a-165a: *Rubā'îyât*, alphabetisch. Anfang:

ای رائده ز نسبت حرم طاعت ما

am Schluß Chronogramm:

اول دیوان عرفی شیرازی

2) 166b-197b: *Macma' ul-abkâr* (59.2).

3) 197b-199a: *Sāqî-nāma* (59.3).

4) 199a-208b: *Farhād u Širîn* (59.4).

5) 209a-210a: *Maṭnawî über den hungrigen Derwisch* (59.5).

Sonntag, Mitte *Dulqa'da* 1083; von Mirzā Muhammad i Asadābādî. — Vgl. Duda, Ferhad und Schirin 209.

Oriens, c. 29-30, s. 234-235, 1986  
(Leiden)

1981 ZIMMER 02